

به نام خداوند جان و خرد



پاینده ایران

حاکمیت ملت

نشریه‌ی داخلی حزب پان‌ایرانیست سال هشتم شماره‌ی ۹۶-۹۷- بهمن و اسفند ماه ۱۳۸۵ خورشیدی

پان‌ایرانیسم نهضت:

ضد استثمار ضد استعمار ضد استبداد

- ۲..... پیامی از سرور محسن پزشکیپور (پندار)
- ۳..... مطالبی پیرامون فدرالیسم... از: ابراهیم میرانی
- ۶..... کالبدشکافی جریان روشنفکری در ایران... از: منوچهر یزدی
- ۱۰..... نگاهی گذرا بر تاریخ پان‌ایرانیسم... از: مهندس رضا کرمانی
- ۱۶..... خلیج فارس و خطوط قرمز ملت ایران... از: مهندس هومن اسکندری
- ۲۱..... دیوارهای سپاه امنیتی... از: حوریه رستمی
- ۲۳..... پای صحبت سرور پندار... از: اخگر
- ۲۵..... سندی تاریخی از ملامصطفی بارزانی
- ۲۶..... یادی از شادروان مهدی صفارپور... از: زهرا غلامی‌پور
- ۲۸..... نوشتاری از شادروان محمود محمود

سوسیالیسم، دموکراسی بر بنیاد ناسیونالیسم



پیامی از: محسن پزشکیور (پندار)

(از شماره‌ی ۷۶ نشریه‌ی حاکمیت ملت)

طلوع خورشید پان ایرانیسم

به هوش باشید: تاریخ می‌خورشد، درفش عظمت و سرفرازی، سنگر به سنگر

در نبردگاه تاریخ ملت بزرگ ایران در حرکت است.

پیش به سوی برپایی «دولت اتحاد اقوام جامعه بزرگ ایرانی»

داشته‌اید، شما افغانستانی‌های مبارز و دلیر، شما مردم میهن‌پرست تاجکستان و دیگر مناطق ایران بزرگ که همواره چشم امید بر یگانگی و آزادگی دوخته‌اید - اکنون بنگرید بر مبارزات نبردجویان «پان ایرانیست» که برابر ستم‌کاری‌های حاکمیت فرقه‌ای و خودکامگی‌های غارت‌گران برخاسته از توطئه‌ی «روز واقعه - ۲۲ بهمن ۵۷» که که بر دست‌آوردهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و نیز حیثیت ملی و بین‌المللی جامعه‌ی بزرگ ایران تاختند. اکنون پس از گذشت بیش از شش دهه از نبردها و کوشش‌ها بار دیگر خورشید امیدآفرین «پان ایرانیسم» از پس کوهساران تاریخ سر بر آسمان ایران زمین می‌ساید.

بدین سان من در جایگاه نخستین سرباز دیرین و مبارز از این جبهه‌ی نبرد اهورایی، پیام خود را که پیام وفاداری و پاسداری و نبرد آشتی‌ناپذیر با حاکمیت فرقه‌ای و همه ستم‌گران جهان می‌باشد به سوی شما می‌فرستم.

در این پیام که بر گرفته از تاریخ و جنبش همه‌ی اقوام ایرانی می‌باشد، همگان را به هم‌دلی و همراهی برای گسترش نبرد در مسیر حاکمیت ملی برای برپائی نظم «حاکمیت ملت» در جامعه‌ی بزرگ همه اقوام ایرانی فرا می‌خوانم. راه ما همان راه دیرین است. راه دهه‌ها، سده‌ها و هزاره‌های تاریخ، راه برپائی ایرانی بزرگ و نیرومند بر پایه‌ی اتحاد و مشارکت همه اقوام ایرانی در جامعه‌ی بزرگ و دولت سرفراز اقوام ایرانی.

دست‌ها را دست یکدیگر قرار دهیم ایران بزرگ و نیرومند و ضد استعمار را ثبت در صفحه‌ی تاریخ نماییم و به یاری همه مردم ستم‌کشیده دنیا بشتابیم. پیروزی از آن ملت بزرگ ایران در این نبرد خدائی و همه انسانی است.

پیش به سوی برپائی «دولت اتحاد اقوام جامعه بزرگ ایرانی»

پاینده ایران

تهران - محسن پزشکیور (پندار)

هم‌میهنان! ایرانیان نبردجوی و افتخارآفرین و شما مردم مبارز و ضد استعمار جهان ستم کشیده:

اکنون، چونان چند دهه گذشته، قلم در دست گرفته و با الهام از فریادهای آزادگی‌بخش خون «همه ایرانی» که در بندند وجود موج می‌زند فریادهای تاریخ را که سال‌هاست از ژرفای وجود برمی‌خیزد و در فضای مقدس ایران و سپس در جامعه‌ی بشری طنین‌افکن می‌شود برای شما بازگو می‌کنم. باشد که چونان گذشته، بر این نبرد خدایی و ضد استعمار که در کنار همه‌ی مبارزان ایران‌پرست و آزادگی طلب گام بر می‌داریم خدای بزرگ ایران یکایک پویندگان این راه ایزدی را یاری و پیروزی دهد.

اکنون که بر بلندای تاریخ نبرد گذشته می‌نگرم بر بلندای تاریخی که بیش از شش دهه از کوره‌راه‌های این کوهستان عظیم سرنوشت سر به بالا کشیده است خدای بزرگ را سپاس می‌گویم که در این راه توان رفتن و نیروی پایداری و اندیشه، بر گرفته از فرهنگ تابناک ایرانی را عطا فرموده است تا راه از چاه باز شناسیم و با سر افرازی در پیشگاه ملت بزرگ ایران و تاریخ جامعه بشری سر بر افرازیم.

یاران مبارز! شما مردم نبردجوی و افتخارآفرین ایران زمین، شما کردهای دلیر، شما لره‌های مبارز و تسلیم‌ناپذیر، شما بلوچ‌های رزم‌آور و پای در رکاب نبرد، شما طالب‌های و مازندرانی‌ها، و گیله مردها، شما آذری‌های نشسته در سرزمین آذربایجان و «اران» شما خوزستانی‌های افتخارآفرین، شما مردم دلیر همیشه ایرانی بحرین که هرگز توطئه‌های دشمنان ایران و بداندیشان و بزذلان شما را از جامعه بزرگ ایرانی جدا نساخته است، شما مردم نشسته در سرتاسر جزایر و ساحل‌های ایرانی نشین «خلیج همیشه ایرانی فارس»، شما مردم ستم کشیده‌ی جهان ضد استعمار که چونان فرزندان ملت بزرگ ایران در این جهان ستم‌کاران و غارت‌گران و خودکامگان همواره چشم امید به نیرومند و عدالت‌خواهی ملت بزرگ ایران

فدرالیسم یا شیوه‌ی حکومت ساتراپی یا همه چیز برای همه‌ی ایرانیان و برای یگانگی

ملی، بدون استثناء قومی، نژادی و مذهبی بخواهیم.

سرور ابراهیم میرانی

و کانادا که عموماً کشورهای نوبنیاد در تاریخ هستند و در هند که حکومت ایالتی خاص خود را دارد هیچ‌کدام با یکدیگر شباهت کامل نداشته و اگرچه همه بر مبنای یک «قرارداد اجتماعی» تشکیل شده‌اند، لیکن سوای همه‌ی اشکالات عملی که در اجرا دارند، ویژه‌ی خاص آن مناطق بوده و عمدتاً براساس عوامل مذهب، فرهنگ، پیشینه‌ی تاریخی و ملیت موجود در آن منطقه برپا شده‌اند بنابراین در قالب یک دکترین مدون و فراگیر برای سایر بخش‌ها بکار گرفته نمی‌شوند.

بررسی فرایند تشکیل کشورهایی چون آلمان و سویس و کانادا و ترکیب جمعیت این کشورها خود مبین این است که، تنوع و گاهی کثرت ملیت‌های تشکیل دهنده‌ی این کشورها و تنش‌های پیش روی آنها که هر یک خلق و خوی خود را داشته‌اند ضرورت تنظیم و اجرای قراردادهای اجتماعی خاصی را پیش آورد که بین آنها نوعی اعتماد و یگانگی را با حد معینی از تنوع قوانین محلی پیوند دهد. اگرچه سابقه‌ی این امر - جز در آمریکا که سلطه سفیدپوستان مهاجر نوعی استعمار و استبداد را با استفاده از میلیتاریسم (نظامی‌گری) بر سایرین از جمله سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان تحمیل می‌کرد - حکایتی از تجزیه قدرت حکومت توتالیتر سلطانی و یا قدرت متمرکز شده در دست یک قوم خاص و یا حاکمیت ایدئولوژیک مذهبی نداشته است.

فدرالیسم به نوعی خواسته‌ی حکومت واحد غیرمتمرکز را در کشورهایی که ساختار چند ملیتی دارند و به طریق اولی چند فرهنگی را در یک کشور رایج می‌سازند، تجویز می‌شود من باب مثال در کانادا، دوآلیسم ملی موجود که از یک طرف فرانسوی‌ها و فرانسه‌زبان‌های کبک و از سوی دیگر انگلیسی‌های استعمارگر را با زبان و آئین و فرهنگ خود و بالاخره سرخ‌پوستان آن منطقه که هنوز هم درگیر سنن خاص و آئین‌های ویژه‌ای هستند دربردارد، ضرورت

چون دیده می‌شود که برخی از حرکت‌های قوم‌گرا با سوابق مشخص و ملهم از ایده‌های مارکسیستی - استالینیستی که از فعالیت‌های حزب توده به یادگار مانده و خود ابزاری بود برای تجزیه‌ی ملت‌ها، اخیراً در قالب مقالات مندرج در روزنامه‌های محلی و همایش‌های کم‌رونق در خارج از ایران و بعضاً در هفته‌نامه‌ها و ماه‌نامه‌ها و عمدتاً در ادبیات اینترنتی، فدرالیسم و هواخواهی از آن را انتشار می‌دهند؛ لازم دیدم که این مقال را در حد اختصار بنویسم تا شاید در حکم اشاره‌ای باشد برای صاحب نظران و کسانی که با هر اندیشه‌ای به یگانگی ملت ایرن می‌اندیشند، و به‌عنوان دستمایه و آغازی در جهت بسط مقوله فدرالیسم به‌کار آید و خسران‌هایی را که از این رهگذر بر میهن ما با تعمیم و گسترش این تئوری ویران‌گر حاصل خواهد شد دریابند و گوش بر آواز دُهل از دور ببندند و به تدوین و تعمیم اصل برابری در برابر قانون عادلانه و توزیع عادلانه‌ی ثروت در مقیاس جغرافیایی و گسترش حقوق شهروندی یکسان، در سراسر کشور و به عبارت آخر «ایران برای همه‌ی اقوام ایرانی» پردازند.

اساساً «فدرالیسم به معنای تقسیم قدرت و سلطه‌ی حکومت مرکزی به قسمت‌ها و اقوام تشکیل دهنده‌ی ملت ایران برای تأمین منافع مشترک و آنگاه تأسیس قدرتی مافوق همه‌ی این قدرت‌ها، در شرایطی که یک واسطه‌ی منطقی و الزام‌آور بین حکومت و مردم به‌وجود آید در واقع نوعی دوباره‌کاری و مصداق همان «اکل از قفا» را در ذهن متبادر می‌سازد. پدیده‌ی فدرالیسم در یک بررسی علمی و جغرافیایی مبنایی است که برای کشورهای نوبنیاد و ملت‌های قراردادی دوخته شده و در اشکال مختلف عمل می‌نماید، فدرالیسم در ماهیت پراتیک خود در جلوه‌ی یک تأسیس اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در همه‌جا به یک شکل عمل نمی‌نماید؛ فدرالیسم در آمریکا، آلمان، سویس

حال و روز آنها پس از جدایی با بدترین شرایط زندگی آن ملت و از جمله بی‌اعتنایی به حقوق حقه‌ی ملت ایران و اعمال استبداد و سرکوب حاکمیت‌ها هنوز هم قابل قیاس نبوده و نیست.

برخی از اینان موزیانه و رذیلانه از دوران شاهنشاهی ایران زمین و ایران ویج و پادشاهی ساتراپ‌ها به عنوان نمونه‌ی فدرالیسم در ایران قبل از اسلام و یا اصطلاح «ممالک محروسه‌ی ایران» در زمان قاجاریان را مترادف فدرالیسم می‌دانند که بله این‌ها سوابق فدرالیسم در ایران بوده و بنابراین می‌توان سوابق فدرالیسم در ایران بوده و بنابراین می‌توان این نمونه‌ها را امروزه هم با تأسیس حکومت فدرال قومی و زبانی برقرار کرد و به خواسته‌های تجزیه‌طلبانه‌ی آنها جامه عمل پوشید و جغرافیای کنونی را کوچک‌تر و باز هم کوچک‌تر و در حد یک لقمه قابل بلعیدن جمع و جور کرد تا اربابان آنها موفق شوند روزی ایران، این سرزمین اهورائی را از پهنه‌ی جغرافیایی جهان مهو کنند.

دوران ساتراپ‌ها در زمان‌های شاهنشاهی هخامنشی و اشکانی و ساسانی هم هیچگاه براساس قومیت یا زبان و گویش و مذاهب پایه نگرفته بود و ساتراپ‌ها پادشاهان و امراء محلی بودند به فرمان شاهنشاه ایران زمین که در حکم پیونددهنده‌ی همه‌ی اقوام و ایلات و طوایف بود تعیین می‌شدند و فرمان حکومتی می‌گرفتند و در کلیه‌ی امور تمامی کشور دخالت داشتند و هر از چندی در مجلس مهستان با حضور شاهنشاه تشکیل جلسه می‌دادند و به رای‌زنی می‌پرداختند و اساس حاکمیت و راه و رسم مملکت‌داری و سرنوشت ملت بزرگ و سرزمین بزرگ ایرانیان را رقم می‌زدند و تدارک جنگ‌ها و صلح را می‌نمودند و هر یک از آنها در اداره‌ی امور کشور به طور مساوی و مسئولانه دخالت و اظهار نظر می‌نمودند و خراج و خزانه و سرباز مورد نیاز را تحت نظر شاهنشاه برای حکومت غیرمتمرکز آن زمان روانه می‌ساختند و در سیاست‌های نظامی و خارجی گوش به فرمان شاهنشاه بودند و در عین حال هر یک به فراخور قدرت خود بخشی از مسئولیت‌های فرمانده را به عهده داشتند.

در آن زمان به دلالت استاد شاهنامه، «فردوسی» به کشور مترادف همین واژه «اتا» و کشور هرگز به معنی دولت نبود

ایجاد قرارداد اجتماعی را برای تضمین حقوق شهروندی به وجود آورده است.

فدرالیسم در سوئیس براساس وجود ملیت شاخص فرانسوی-آلمانی و ایتالیایی و این که آنها به زبان مادری خود در مناطق مسکونی خویش سخن می‌گویند و این زبان‌ها در تمامی کشور سوئیس رسمی است و این زمینه‌ی تمایز سوئیس از سایر کشورهای فدرال فراهم کرده است، لیکن در سایر کشورهای فدرال به هر حال یک زبان رسمی، زبان عمومی است اگرچه گویش‌ها و زبان‌های محلی هم برای گویش جاری است ولی زبان اداری و علمی همان زبان رسمی کشور است.

با این توضیحات بیان شده گمان می‌کنم تفاوت‌های اساسی را که کشور ما با سایر کشورها و حکومت‌های فدرال دارد مشخص شده باشد. ملت و میهن ما از نظر ساختاری‌های فرهنگی مشترک، سنن و آداب و رسوم مشترک، گذشته‌های پرشادی و پرغم و یکپارچگی‌های محلی علی‌رغم تفاوت‌های اقلیمی، گویش‌های محلی و مذهب در طول حیات خود علی‌رغم یورش‌های مقدونی‌ها، رومی‌ها، اعراب و مغول و ترک‌ها به صورت یکپارچه باقی مانده و وحدت خود را حفظ کرده است و اگر سرکرده قوم یا ایلی در زمان فترت برای پایان بخشیدن به دوره‌ی فتنه و از هم گسیختگی قیامی کرده و سلطه‌ی سلطنتی و یا امارتی را تأسیس کرده هرگز نتوانسته و یا نخواسته که ریشه‌های پیوند ملی و به ویژه زبان رسمی و رایج کشور را که مهم‌ترین پیوند دهنده‌ی تیره‌های قومی و نژادی بوده است از میان بردارد.

برخی تجزیه‌طلبان با هواداری از فدرالیسم کذائی صرفاً براساس قومیت‌گرایی و یا زبان یا گویش‌های محلی، تحت تأثیر برخی از ایلغارها، خودمختاری و فدرالیسم را برای بخش‌هایی از میهن ما توصیه می‌کنند غافل از این که گذشته از امیال استعماری برخی کشورهای پر قدرت و یا دست‌نشانندگان آنها که سالیان سالی است در پی گسیختگی ملیت ما بیش از آنچه تا کنون روا داشته‌اند به کمین نشسته‌اند تجزیه‌های خونبار دیگر را تحمیل نمایند، این قبیل فدرالیست‌ها هرگز در سرنوشت قوم‌ها و سرزمین‌هایی که به وسیله‌ی قراردادهای تحمیلی و خونبار از دامان مام میهن جدا شده‌اند دقیق نشده‌اند که ببینند آیا

و ادبی فعالیت داشته باشیم و با دیپلمات کشورهای که به این زبان‌ها سخن می‌گویند به مذاکره بنشینیم و رفع نقیصه‌های کنونی را بنمائیم؟!

به‌راستی مگر تربیت این کادر جزو وظایف وزارت خارجه نیست که ضرورتاً با آموزش این قبیل زبان‌ها آنها را روانه‌ی انجام مأموریت خود بنماید. لیکن آب به آسیاب دشمن بریزیم و سرود مستان یاد دشمنان ندهیم که بر تمامیت ملی و ارضی ما ضربه بزنند و باز هم در انتظار تجزیه‌های خود خواسته نشینیم.

هشدار به تمامی دوستان آزادی، حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی و قومیت‌گرائی! بهتر است که از پایگاه «بر سر شاخ نشستن و پایه و ریشه را بریدن» به پائین آیم برای ملت یگانه و تاریخی خود همه‌ی خوبی‌ها و همه‌ی فضائل انسانی و حقوق بشر و توزیع همه‌ی خدمات ثروت و دانش و بهداشت و درمان و مسکن و پاس‌داشت حقوق فردی و اجتماعی و اشتغال و هر آنچه دیگر از نقایص ملموس امروزی و فردای ایران برای همه‌ی ایرانیان بدون توجه به آئین و مذهب و وابستگی‌های قومی و نژادی از حاکمیت کنونی که ثروت‌های بیکران ایران را به تاراج می‌دهند بخواهیم تا ملت امروز و فردای ایرانی مظه‌ری از ملت‌های مستقل با طراوت و شاد و دارای عزت و اعتبار شایسته در میان ملت‌های دیگر جهان باشد و هر ایرانی به ایرانی بودن خود ببالد. این مقامی بود که در گذشته نه چندان دور داشتیم و امروز هم شایسته‌ی داشتن چنین جایگاهی می‌باشیم.

کنون چنین الزاماتی باید در قالب سیاست‌های کلان حاکمیت گنجانده شود و سیاست‌های ناظر به اجرای این الزامات جزو وظایف اساسی شوراهای استان‌ها و شهرستان‌ها و روستا و منتخبین مردم که باید عناصر متخصص کارآزموده و میهن‌پرست باشند و نیازهای مردم را با تصویب مقررات مربوطه پاسخ‌گو باشند.

پاینده ایران

و اتا که مرکب از سه عنصر سرزمین معین و محدود، مردمی که در آن سرزمین معین و محدود، مردمی که در آن سرزمین مستقر بودند و جامعه‌ی سیاسی را تشکیل می‌دادند و سرانجام، نظم حقوقی و سازمانی و بنیادی که اقتدار عمومی را منظم و بکار وادار می‌نمود و این همه عزت و اقتدار تحت نظام شاهنشاهی وجود داشت و همواره در بهترین شرایط عدالت سیاسی و اقتصادی و خصوصاً دادگراانه و پردهش عمل می‌نمودند.

اما ممالک محروسه‌ی مورد ادعای فدرالیست‌ها برای نخستین بار توسط کاتبی به نام «محمد بن هندو شاه نخجوانی» و سپس در «منشآت قائم مقام فراهانی» به کار رفت که مراد آن هم ایالات و ولایاتی بود که کشور ایران را تشکیل می‌داد و به اصطلاح تحت حراست و اقتدار سلطان وقت بود و به یاد داریم که در این زمان به تبع خود سلسله‌ی قاجار که خونین ترک بودند و کل مملکت حکومت خان خانی و والی‌های بودند که هرگز در کسوت ساتراپ عمل نمی‌کردند و هر کس باج و خراج خود را می‌گرفت و دربار خود را داشت و جان و مال و ناموس مردم را در اختیار داشت و بعضاً با همدیگر در جنگ و زدوخورد بودند و گاهی بر علیه سلطان قاجار قیام می‌کردند و همین دوران است که سیاه‌ترین و هولناک‌ترین ادوار تاریخ ایران است و تمامی تجزیه‌هایی که اتفاق افتاده در همین زمان بوده است. که رجعت به آن نه تنها آزادی‌خواهی و فدرالیسم نیست، بلکه خیانتی است بس عظیم و غیرقابل گذشت. در ایران‌زمین هیچگاه نظام تک‌ملیتی متمرکز بر کشور چندملیتی وجود نداشته که بخواهیم از شر آن خلاص شویم. برخی از این فدرالیست‌ها با استفاده از روش اشک تمساح آن‌چنان خود را دل‌سوز مملکت وانمود می‌کنند که مثلاً اگر ما در این کشور زبان‌های عربی، ترکی، کردی، ترکمن، بلوچی را رسمی و رایج نمائیم آنگاه دارای کادرهایی خواهیم شد که می‌توانیم در همه‌ی عرصه‌های سیاسی، دیپلماتیک و فرهنگ

خورشید خاموش خواهد شد آن زمان که ایران نباشد، به گردش آمده و نور پاشیده تا به گردش آید و نور باشد بر جهان تاریک سرزمین مردان بی‌مانند ما، ایران. نه جهان خواهیم که ماند نه تواند که ماند بی‌نور - در تاریکی اهریمن. جهان نازد به ما که به خود نازیم از آن که جهان به ما نازد.

کالبدشکافی جریان روشنفکری در ایران

سرور منوچهر یزدی

* پاسخی کوتاه به نقدی بلند...

* نسل ما خسته و عصبانی است ولی ناامید نیست!

* نسل ما در بستری پرچالش به سازندگی پرداخت...!

* چالش بزرگ، شارلاتانیسم آل احمد و خیال‌بافی علی شریعتی بود...!

به اعتراف هستم که حق با ایشان است و قلم من در نقد جریان‌های روشنفکری سیاسی ایران از تندی و تیزی ویژه‌ای برخوردار است که شاید سبب گریز هواخواهان آن جریان‌ها گردد و تاب تحمل نیش قلم را نداشته باشند... ولی از شما چه پنهان زندگی در دو دوره‌ی کاملاً متضاد قبل و بعد از انقلاب و حضور عینی در حوادث و تماشای وقایعی که هم‌چنان باید در دل تنگ‌مان از آن مراقبت کنیم که مبادا از زبان یا قلم جاری شود و سرسبز را دهد بر باد و بالاخره رنجی که بر نسل ما وارد آمد ما را متفاوت از نسل دوم و سوم انقلاب بار آورده است، سینه‌ی من خانه‌ی اسرار نهفته‌ای است که نمی‌توانم به تمامی آنها حتی اشاره کنم و آنچه که در کمال اختصار بر قلم جاری می‌شود حاصل بی‌تابی‌های درونی من از این همه ریا و دورویی و وطن‌فروشی و ادعاهای کاذب روشنفکران سیاسی کشور است، جدا از آن همه دیده‌ها شنیده‌ها، رنجی دیگر بر جان‌مان خانه کرده و آن این که شاهد تربیت نیروهای انسانی کارآموده در قبل از انقلاب بودیم که در کمال شایستگی و لیاقت و میهن‌پرستی بدون ادعا و منت‌گردش چرخ اصلاحات و توسعه و سازندگی را به عهده داشتند... اما آنان به دست روشنفکران سیاسی ملی و یا مذهبی سرنوشت شومی پیدا کردند، یا اعدام شدند یا جلای میهن کردند و یا در خانه‌های‌شان به انتظار مرگ زودرس نشستند و دنیا را با حسرت بسیار وداع گفتند و به هر حال همه‌ی آن سرمایه‌های انسانی خلاق و سازنده از چرخه‌ی مدیریت و اداره‌ی کشور رانده شدند و بهتر است بگوئیم تنبیه شدند!! ما شاهد توسعه‌ی اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور بودیم و حرکت به سوی آینده‌ای

ماه‌است که ضرورت بازنگری جریان‌های سیاسی تاریخ معاصر، مرا به نگارش نقدگونه‌ای واداشته که تا به حال طی سلسله مقالاتی به «حزب توده»، «سازمان افسران حزب توده»، «کنفدراسیون دانشجویی»، «نهضت آزادی» و «ملی - مذهبی‌ها» هر چند به اختصار پرداخته‌ام و بر آن بودم که به سایر جریان‌ها بپردازم اما وصول نامه از آزاده‌ی ایران‌پرستی مرا ملزم به ادای توضیحاتی نمود که بی‌ارتباط با این نوشتار نیست...

آقای «علیرضا افشاری» دوست جوان و اندیشمند مورد احترام من، طی نامه‌ای مفصل و پر از پند و راهنمایی، همراه با احساسات گرم و بی‌شائبه نسبت به این نویسنده، نکاتی را یادآوری کرده‌اند که سعی می‌کنم به بخش‌هایی از آن پاسخ دهم و قسمت‌هایی را نیز به حرمت آن اندیشه‌ی پاک در آینده مورد توجه و رعایت قرار دهم. ایشان می‌نویسند: «از خوانندگان نوشتارهای سرور یزدی هستم شاید به دلیل اطلاعات مفیدی که در نوشته‌های ایشان است، شاید هم به خاطر قلم توانا و جذاب ایشان، همیشه اولین مطلبی که در حاکمیت ملت می‌خوانم نوشته‌های ایشان است اما بر آنها نقد دارم...»

سپس نویسنده‌ی نامه به موارد از جهت نقد چنین می‌پردازد: «... لحن نوشته‌های ایشان در برخی جاها پر از نیش و کنایه است که بافت پژوهشی - اطلاع‌رسانی متن را تحت تأثیر قرار می‌دهد در حالی که به گمان من آگاه کردن غیرمستقیم مخاطب، بسیار کارسازتر است. در این مورد خاص، من با سرور یزدی تنها اختلاف سلیقه دارم نه دیدگاه...»

با سپاس از عنایات این خواننده‌ی عزیز و دل‌سوز، ناچار

دوست عزیز - فقط اشاره کنم که در دوران قبل از انقلاب، برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران جانها کهنه شد! ما استقلال داشتیم شعار آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی آقایان انقلابی، یک سفسطه‌ی بزرگ تاریخی بود؛ ما استقلال داشتیم و گناهان هم همین بود ولی این روشنفکران ما نفهمیدند و برای فردای مبارزاتشان هم هرگز برنامه‌ای نداشتند!

هنگامی که از زبان «مهندس بازرگان» نخست وزیر دولت موقت و انقلابی ایران از تلویزیون شنیدم که می‌گفت «ما هیچ برنامه‌ای برای اداره‌ی مملکت نداریم» دو دستی بر سرم کوفتم! از این کابوسی که بر سر ملت ایران سایه افکنده وحشت کردم. با خودم می‌گفتم آیا ممکن است، گروهی روشنفکر چندین سال مبارزه‌ی سیاسی بکنند، زندان بروند، قلم بزنند برای فروپاشی یک حکومت پابرجا، خودشان را به زمین و زمان گره بزنند اما برای فردای کشور برنامه نداشته باشند؟!!

بله عزیز! لحن، پر از نیش و کنایه است زیرا از این سقوط پرهیبت سخت عصبانی هستیم. عصبانی از مردانی که با چراغ آمدند و راه را برای جنگ و آشوب و جهل و خرافات هموار کردند. آری با چراغ آمدند تا ایران را به اسارت برند و حال با یک گردش مسخره‌ی سیاسی به بازی کودکانی «کی بود کی بود من نبودم...» پرداخته‌اند!!! به راستی اگر پاسخ ما به این توطئه‌ی بزرگ نیش و کنایه نباشد پس دردهای نهفته در سینه‌مان را کجا و کی فریاد کنیم؟! قاتلان ایران هنوز زنده‌اند در انتظار عنایت اربابان چشم برآهند که یک بار دیگر بر سفره‌ی رنگین قدرت نشاندیده شوند و این بار نسل جدید را پاک‌سازی کنند!

دوست عزیز ما، «علیرضا افشاری» می‌نویسند: «درست است که دشمنان ایران خواهان تضعیف آن بودند و این رسم دیرین آنهاست و همیشه این‌گونه بوده است ولی قطعاً اشتباهاتی هم در داخل، این فضا را به وجود آورد...» من با نظر نویسنده‌ی عزیز همراه هستم، بی‌تردید اشتباهاتی در داخل بوده که قابل بررسی است. ولی آنچه که با قاطعیت می‌توان بیان کرد آن است که اشتباه در حرکت به سوی توسعه، ترقی و پیشرفت و امنیت نبود؛ اشتباه در اقتدار ایران نبود، اشتباه در توسعه‌ی فرهنگی،

روشن را با همه‌ی وجودمان احساس می‌کردیم و صد البته که نقدی هم بر آن جریان‌ها داشتیم ولی وقتی دیوار بلند توطئه‌ی انگلیس و آمریکا را در برابر این حرکت عظیم دیدیم آه از نهادمان برخاست...!

نسل ما، در یافتن راه دموکراسی و آزادی از میان انواع موانع داخلی و خارجی در تکاپو بود. کاری که نه می‌توان گفت و نه می‌توان شنید... ما این راه را در میان انبوهی از مشکلات سیاسی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌پیمودیم و در بستری از مقاومت‌ها پیش می‌رفتیم ولی این تلاش را ملی مذهبی‌ها نمی‌دیدند و حرکت جامعه استبدادزده را با شارلاتانیسم غرب‌زدگی و شیعه سرخ عقب می‌راندند...!! و شگفتا که هدایت این گردونه‌ی جهل و ریا را به دست عوامل بیگانه می‌دیدیم ولی فریادمان در هیاهوی انقلاب به جایی نمی‌رسید...!!

آری! نسل ما خسته و عصبی است... خسته از حرکات باطل و عصبی از بازگشت به قهقرا... کالبدشکافی ما پیرامون آنچه که اتفاق افتاده دردناک است ولی اگر ننویسیم و نگوئیم و نق نزنیم و بمیریم، مرگ مفاجاتی خواهد بود...!

نسل ما خسته است ولی ناامید نیست، زبان و قلم‌مان تلخ است ولی کلام‌مان از بار و میوه‌ی تجربیاتی برخوردار است که آسان به دست نیامده است.

ما بر خلاف روشنفکران ملی - مذهبی، مشکل را تنها در حکومت نمی‌دیدیم بلکه اساس مسأله در آن بود که ملت ما خود به حمایت از استبداد برخاسته و هرگز جای‌گزین حکومت‌های ما، حکومت‌های غیراستبدادی نبوده است. این فراز به سال‌ها مطالعه و بررسی محافل تحقیقاتی نیاز دارد و گرنه با زنده باد و مرده باد گفتن یک نسل، آزادی و دموکراسی و توسعه نصیب ملتی نخواهد شد...!

در دوران قبل از انقلاب در این بستر پر چالش و سراسر رمز و راز می‌بایست مدرسه ساخت، راه و راه‌آهن ساخت، دانشگاه تأسیس نمود، کارخانه بنا کرد، به تولید پرداخت، کشاورزی را سامان داد، آدم تربیت کرد، با دنیای هیجان‌زده‌ی بی‌مسئولیت رابطه برقرار کرد، آبرو خرید... و شگفتا که این قبیل کارها نه بر مذاق خارجی‌ها خوش آمد و نه بر مردم گوارا...!!!

پرداخت. اما لازم است اشاره کنم که ما می‌خواستیم از میان این گردباد خطرناک عبور کنیم بدون آن که از دماغ کسی خون جاری شود و این را بعدها به ما آموختند که این روش یک ساده‌انگاری بیش نبوده است!!

نویسنده‌ی نامه اضافه می‌کند: «آن هنگام چه درست چه نادرست از شاعران و خوانندگان گرفته که به گمان من تب‌سنج هستند و سرودهای انقلابی عرضه می‌کردند تا سیاستمداران درون حکومت هر کسی به نوعی با حاکمیت برخورد می‌کرد...»

بگذارید این اشتباه تاریخی تکرار نکنیم نگوئیم شعرا و خوانندگان تب‌سنج هستند، در جوامع ملت‌هت و هیجان‌زده و عصبی و ایلاتی و گرفتار تهاجمات گوناگون، هرگز شاعر و نویسنده و خواننده نمی‌توانند تب‌سنج باشند در چنین جامعه‌ای که مردم دائماً گوش به زنگ تغییر حکومت‌ها هستند، جامعه‌ای که ۱۲۰۰ جنگ جدی را تجربه کرده است، جامعه‌ای که امرار معاش آن از یک سو به آسمان گره خورده و از سوی دیگر در دست پادشاهان و حکام و والیان است چه کسی می‌تواند جز به چتر دفاع و امنیتی دروغ و تزویر و تملق و چاپلوسی و مدیحه‌سرایی پناه نبرد؟ متأسفانه خواننده، نویسنده، شاعر و روشنفکران ما سکه‌ی دورویی بودند که یک روی آن عقده‌ی حقارت و روی دیگر آن خودبزرگ‌بینی بود و این در کشور ما عامل مهمی برای ساختارشکنی و اندیشه‌شکنی بوده و همیشه مکانیسم دفاعی به شمار می‌رفته است.

این طنز تلخی است که باید بدان اعتراف کرد، گروهی که شما از آنان نام بردید در عصر و زمان ما نه تنها اندیشه‌ی سازنده و نوئی عرضه نکردند بلکه اکثراً مقلدانی بودند که بر منبر «منیت» آن چنان به زمین و آسمان فخر می‌فروختند که تشخیص راه از چاه برای‌شان میسر نگشت و امروزه غالباً در هجو خود و اندیشه‌های بیهوده‌شان به مرثیه‌سرای پرداخته‌اند!

علیرضا افشاری عزیز می‌نویسد: «... در نوشتارهای سرور یزدی کم‌تر منابعی ذکر شده است...»

لازم به یادآوری است به بسیاری از منابع در متن نوشتار اشاره کرده‌ام زیرا زیرنویس در حد و اندازه‌ی یک مقاله که صفحه‌ای در یک نشریه است، نیست. اما آنجا که از ذکر

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران نبود، اشتباه آن بود که شاهنشاه ایران بیش از حد متعارف به دیپلماسی غرب اعتقاد داشت و گمان می‌کرد انگلیس به دلیل ذلت اقتصادی، دست از توطئه‌ی ناجوانمردانه‌اش در منطقه برداشته است و به همین دلیل حضور انگلیس در داخل کشور مورد شناسائی محافل امنیتی قرار نداشت و آنان از فضای امنیتی پیرامون خود نهایت سوءاستفاده را برای ارتباط با مخالفان نظام و تهیه و تدارک ارزی برای شورش‌های می‌کردند. رژیم قبلی هرگز نفهمید که نقش آقای «دکتر کلمن» به عنوان یک پزشک در شیراز و یزد و سایر نقاط ایران چه بود! رژیم ایران و ساواک هرگز ندانست چرا بعضی از مقاماتی که با آقای کلمن رابطه داشتند در اوج اعتبار در زمان بعد از انقلاب کشته شدند! هنوز کسی نیست توضیح دهد؛ رفت و آمد ایشان به ایران در حال حاضر برای چیست! اشتباه رژیم در آن بود که هرگز ندانست در مراکز استان‌های حساس ۳۰ نفر انگلیسی که به زبان فارسی سلیس حرف می‌زدند و در تظاهرات شرکت می‌کردند برای چه بود؟ اشتباه رژیم سابق در آن بود که وقتی رمزی کلارک در ایران با آقای بازرگان نرد عشق می‌باخت، گوشش را نگرفت و با یک اردنگی از کشور اخراج نکرد! اشتباه شاهنشاه در آن بود که آقای هایزر را که بدون اطلاع ایشان به ایران آمده و با رهبران روحانی انقلاب، تماس گرفته بود، نداد او را به گاری ببندند و از کشور بیرونش نکرد! اشتباه رژیم در آن بود که وقتی میهن‌پرستان دل‌سوز مانند سروران پزشکیپور و دکتر عاملی به شاهنشاه یادآور شدند که اقدام به تشکیل حزب رستاخیز غلط است، مسأله را جدی تلقی نکرد! اشتباه رژیم در آن بود که وقتی ساواک مطلع می‌شد، دانشجویان خارج رفته‌ی ما سر از اردوگاه‌های تربیت تروریست در آورده‌اند، روابطش را با آن کشورها قطع نکرد!

اشتباه در آن بود که برخی از دانشجویان ایرانی از بورسیه‌های دولتی و از خزانه‌ی ملت پول می‌گرفتند ولی در جهت اجرای سیاست‌های سیا (CIA) و «اینتلجنت سرویس» و «موساد» و «ک‌گ‌ب» حرکت می‌کردند.

بله از این گونه اغماض‌ها و چشم روی هم گذاردن‌ها و عفو و گذشت‌ها فراوان بود که هزینه‌ی آن را ملت ایران

منابع خودداری شده به آن دلیل است که متأسفانه از ذکر نام افراد و منابع مذکور معذوریم، اطلاعات مربوط به ساواک و آنچه که پیرامون آن نوشته‌ام در ارتباط با اشخاص و مدیران و مسئولانی بوده که شرایط روز، مانع از ذکر نام آنهاست. پس شما می‌توانید با اطمینان خاطر به هنگام ذکر مطلب از نام خود من استفاده کنید و مطمئن باشید که در شرایطی مطلوب همه‌ی آن دانستی‌ها و آموخته‌ها به رشته‌ی تحریر در خواهد آمد!

آقای افشاری به جریان ۲۸ مرداد اشاراتی دارند که پاسخ آن را در ادامه‌ی سلسله مقالات روشنفکری به هنگام نقد حوادث نهضت ملی شدن نفت، خواهم داد... البته بنا به توصیه‌ی این دوست عزیز عاری از نیش و کنایه! البته تا به حال نیش و کنایه‌های بسیاری از جانب آنان به جان خریدم و دل‌آزرده هم نیستم زیرا روند روزگار را بر نیش و نوش می‌بینیم!

و اما پرسش دیگری نویسنده نامه دارند: «... آیا دولت موقت در تحت تعقیب قرار دادن سرور پزشکپور یا به اعدام سپرده شدن شادروان دکتر عاملی نقشی داشته است؟»

برای ثبت در تاریخ سیاسی کشور و ذهن نسل جوان که در روزهای آغازین انقلاب حضور نداشتند به درج سخنان و اعترافات مقامات دولت موقت و شخصیت‌های معتبر ملی - مذهبی می‌پردازم:

آقای «علی اصغر حاج سید جوادی» از پیش‌قراولان نهضت آزادی و ایدئولوژیست‌های جریان‌های ملی - مذهبی، پس از اعدام شادروان خانم «فرخ‌رو پارسا» وزیر آموزش و پرورش، فرمودند:

«... محیط انقلاب باید به سرعت و شدت پاکیزه شود، یعنی همه دشمنان انقلاب، همه میکروب‌ها و مسمومات مولد فساد و ظلم باید بلافاصله و بدون کم‌ترین درنگ نابود شوند، انقلاب عدالت خاص خود را دارد و عدالت انقلابی یعنی شدت عمل هر چه بیش‌تر...»

این فرمایشات را با اظهارات آقای خلخالی که هم فدایی اسلام بود و هم فراماسون، مقایسه کنید ببینید کدام داغ‌تر و انقلابی‌تر است؟! همین دکتترین سبب هموار شدن راه برای آقایان رفسنجانی - بهشتی و غفاری و خلخالی و موسوی

اردبیلی و موسوی تبریزی و... گردید.

آقای مهندس بازرگان نخست وزیر انقلاب روز شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ در مصاحبه با تلویزیون فرانسه که در سطح جهان پخش می‌شد، گفتند «... تا اکنون تنها ۶۲ (؟) نفر اعدام شده‌اند و امیرعباس هویدا سیزده سال نخست وزیر ایران و دست راست شاه به شمار می‌رفت مسئول و گناه‌کار است و بایستی مجازات شود...»

آقای بازرگان که هنوز یک ماه از صدارت‌شان بیش‌تر نگذشته، نگران «تنها ۶۲ اعدام که عدد کمی پنداشته، نمی‌باشند! قابل ذکر است که این عده شامل امیران و فرماندهان ارتش و شخصیت‌های سیاسی معتبر کشور، مانند نخست وزیر و وزرا و وکلا بودند. ایشان بعدها به آرزوی دیرین‌شان رسیدند و آمار اعدام بسیاری بالا رفت و سبب خشنودی فرزندان مکتب علی شریعتی گردید.

جالب آن‌که هم زمان آقای «احمد صدر حاج سید جوادی» وزیر کشور دولت در مصاحبه با کیهان گفت: «... شالوده‌ی قانون اساسی بر قرآن و نهج‌البلاغه بنا شده است. در تدوین قانون اساسی به احادیث مسلم - اجماع و فرمایش معصوم توجه شده است...»

آن آقایان امروز مدعی هستند که قانون اساسی ما چنین و چنان بود و آقای خمینی در آن دست برد. الزایمر تاریخی، بیماری است که با نیش قلم درمان شود!

با این توضیحات چرا عده‌ای گمان می‌کنند دولت موقت در اعدام‌ها نقشی نداشته است؟ سرور دکتتر عاملی در چنین فضایی اعدام شد، خون این فرهیخته‌ی میهن‌پرست پررنگ‌تر از خون افسران و مدیران و وزیران کشور نیست. ما در شهادت همه‌ی آنان سوگواریم و از نماز شکر می‌کنیم که در مدرسه‌ی علوی خواند شد، غافل نیستیم ولی یادمان باشد پس از قبول مسئولیت دولت موقت توسط روشنفکران ملی و مذهبی، روحانیت در قم استقرار یافت و قدرت در دست آقایان بود ما بر آن باوریم که راه آخوندها را روشنفکران چپ و راست هموار کردند سرود را آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده و یزدی و بازرگان و سبحانی و صدر حاج سید جوادی یاد مستان دادند، این شاگردان جلال آل‌احمد و پیروان مکتب علی شریعتی بودند که با ریختن خون هم‌وطنان‌شان، قصد پاک‌سازی محیط انقلاب را

خون بقیه السیف مجاهدان و فدائیان و توده‌ای‌ها نمی‌شدند. اینک با سپاس از آقای علیرضا افشاری، مطلب امروز را با فرازی از مصاحبه‌ی آقای دکتر جواد طباطبایی در مصاحبه با روزنامه همشهری به پایان می‌برم.

آقای طباطبایی می‌فرمایند: «... تاریخ معاصر ایران نه با شارلاتانیسم سیاسی جلال آل‌احمد و خیال‌بافی‌های علی شریعتی آغاز می‌شود و نه به طریق اولی با روشنفکری دین دو دهه‌ی اخیر پایان خواهد یافت، ارزیابی من این است که هم‌چنان که امروز هیچ عقل سلیمی، آل‌احمد نظریه‌پرداز غرب‌زدگی را جدی نمی‌گیرد در یکی دو دهه‌ی آینده نیز مرده‌ریگ روشنفکر دینی کنونی به طوز عمده به فراموشی سپرده خواهد شد...»

پاینده ایران

داشتند! سرور پزشکیپور نیز در معرض اتهام و اعدام قرار داشت ولی به اصرار دوستان برای جلوگیری از پاک‌سازی به خارج از کشور عزیمت نمودند. و در زمان آقای هاشمی رفسنجان به کشور بازگشتند!!

و اما آخرین پرسش دوست عزیز نویسنده درباره‌ی نامه‌های حاج سید جوادی است. به استدلال من در آن نوشته این بود که صدر حاج سید جوادی از باب ترحم و شفقت به خانم سیمین صالحی، نامه‌نگاری نمی‌کرد بلکه نامه‌های ایشان به قطب‌زاده و یزدی رونوشت می‌شد تا بهره‌برداری سیاسی و تبلیغاتی در محافل و مجامع بین‌المللی گردد، اگر اینان به اصول انسانی پای‌بند بودند در فدای انقلاب تئورسین پاک‌سازی محیط انقلاب با ریختن

نگاهی گذرا بر تاریخ پان ایرانیسم (بخش ۵۴)

از: مهندس کرمانی

نشان می‌دهد.

در روزهای ۲۶ بهمن ۱۳۵۲ در رامهرمز و روز سوم اسفند در بهبهان کنفرانس‌های برگزار گردید که تصاویری از آنها در شماره‌ی آینده به نقل از خاک و خون شماره ۷۲۵ نهم اسفند ماه ۱۳۵۲ پیشکش می‌گردد.

هم‌چنین در این ایام آئین‌نامه کانون آرمان‌شناسی حزب پان ایرانیست منتشر گردید و چند جلسه دانش‌آموختگان حزب در تهران برگزار شد.

در دهم اسفند ماه ۱۳۵۲ کنفرانس باشکوه در شهر ساری برگزار شد. در این کنفرانس سرور پزشکیپور طی سخنانی ابراز داشتند: «در هر شرایط راه برومندی و نیروی این ملت را در می‌یابیم و بیان می‌کنیم.»

شماره‌ی ۷۲۷ خاک و خون منتشر در تاریخ ۱۳۵۲/۱۲/۱۴ منعکس‌کننده‌ی متن سخنرانی سرور پندار و عکس‌هایی از این اجتماع غرورانگیز می‌باشد که در شماره‌ی آینده منعکس خواهد گردید.

در شماره‌ی پیشین حاکمیت ملت آورده شده که مراسم سال روز ششم بهمن ۱۳۴۱ در سال ۱۳۵۲ فرصتی برای قدرت‌نمایی پان ایرانیست‌ها گردید.

افزون بر شهرهای تهران - گچساران - بهبهان - گنبدکاووس و اشنویه در شهرهای بروجرد - اراک - شوشتر - گرگان - اهواز - تاکستان - یاسوج - ماهشهر - رضائیه (ارومیه) - زاهدان و نیز بسیاری از مناطق و شهرهای ایران زمین اجتماعات و راه‌پیمایی‌هایی از سوی پان ایرانیست‌ها و هواداران آنان به مناسبت ششم بهمن ماه برگزار گردید که عکس‌های و نموداری از آنها در پیوست‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ آورده شده است.

پس از آن کوشش‌های پان ایرانیست‌ها گسترش بیشتری یافت و در تاریخ نوزدهم بهمن ماه ۱۳۵۲ نخستین کنفرانس دانش‌آموزی حزب پان ایرانیست در زاهدان برگزار گردید و سروران رشید کیخسروی مسئول حزب در زاهدان و سروران دکتر موحد و آیت اله هاشمی نسب و علی اکبر توفیق سخن گفتند.

پیوست شماره ۵ تصویرهایی از این اجتماع بزرگ را



پان ایرانیست
۱

بانو طلالی و سروران رضا جلالی، لاهوتی مقدم، مهندس موسوی، قانع،
مجریان برنامه کنفرانس ششم بهمن بهمن



حیدری، فیض‌الله شریفی و جنگری

کنفرانس ششم بهمن بهمن



گروه‌ای از صف منظم بانوان خاکستری پوش اهواز در سالگرد ششم بهمن



نیوداری از صف با شکوه بان ایرانیستهای اهواز در آیین ششم بهمن



نوداری از کنفرانس پرسکوه بروجرد دست چپ سرور اکبر روناسی مسئول حزب پان ایرانیست تشکیلات بروجرد بهنگام ایراد سخن دیده میشوند



سروران حمید روناسی - علی آراین - محمد شریف - رضا ناگهی - رحیم مرادی
مجریان بر ناه کنفرانس بروجرد



نوداری دیگر از نشست شکوهمند بروجرد در روزهای دهم بهمن



نوداری از کنفرانس حزب پان ایرانیست تشکیلات آکمان بهانگیزی دهم بهمن که خبر آن در شماره گذشته درج شده بود



سروران شعبان رحمانی، علی طاهر خانی، محمد رحمانی و علی رضا رحمانی
مجریان و سخنوران بر ناه کنفرانس آکمان

پیر دوست
۲



گوشه‌ای از کنفرانس اراک در روز شنبه ششم بهمن ماه

پیوست
۳



سروان مهندس فضل‌الله امینی - علیرضا عربی - تورج زمانی - خسرو رضا زاهد - نصرالله وطن‌خواه - منصور معظی گودرزی
اجرا کنندگان برنامه کنفرانس اراک



گوشه‌ای از صف پان ایرانیست‌های یزد هنگام شرکت در demonstration آئین سالگرد ششم بهمن



سرور منوچهر یزدی مسئول
تکلیلات حزب پان ایرانیست در
یزد هنگام سخن در مراسم
سالگرد ششم بهمن

ما چه می‌خواهیم:
نهضت ما جانشین قانونی و خلف نهضت‌های ملی و میهن‌پرستانه‌ی پیشین و وارث کلیه‌ی امتیازات و افتخارات آنان است با این فرق که به ناموس و قانون وجود خود پی برده و راهی را که در زمان‌های پیشین به حکم یک ندای وجدانی پیموده می‌شده است آگاهانه می‌پیماید.



گوشه‌ای از صف پان ایرانیستهای تهران در دهونتراسیون سالگرد ششم بهمن

پیوسته
۳

سرور قدرت اله جعفری مسئول
گوشه‌های حزب پان ایرانیست
تنگیلات رضاییه در حال سخن
گفتن در مراسم سالگرد ششم بهمن

نیوداری از اجتماع مردم یاسوج در گوشه‌ای راست سرور سید افضل مابین از سوی
پان ایرانیستها سخن میگوید

یاسوج شاهد شکوه پان ایرانیستها بود

پان ایرانیستهای یاسوج با وجود نامساعد بودن هوا در بزرگ
برف آلوده بهمن را برگزار نمودند و با نظم و شکوه خاص در
سالن اجتماعات یاسوج گرد آمدند. و از سوی پان ایرانیستها سرور
سید افضل مقیم در این مراسم با حاضران سخن گفت و مبارزات
حزب پان ایرانیست را در طول سرود سه سال فعالیت سیاسی برشمرد.

گوشه‌ای از اجتماع مردم یاسوج در روز ششم بهمن



گوشه‌هایی از صف پان ایرانیستهای رضاییه هنگام رژه در آیین سالگرد ششم بهمن

ای جهان تیره! ای دنیای افسون شده! آگاه باش، آتشگاه خاموش باز روشن می‌شود آن ملتی که نخستین بار از فلات ایران پایه‌های سازمان‌های بشری جهان کنونی را نهاد، بار دیگر به سوی وظیفه‌ی تاریخی و نقش جهانی خود گام بر می‌دارد.



نموداری از دیوانسرای یون ششم بهمن در شوشگر که در آن قسمتی از سفیر کانگری
پوشان دیده میشود.

سرور سید حمین سیدی
بهنگام سخنرانی در مراسم
سالگرد ششم بهمن در سردشت



سروران رشید، کیخسروی، دکتر موحّد، آیت‌الله حاشمی نسب و
علی‌اکبر توفیق سخنگویان کنفرانس دانش آموزی راهپایان



نموداری از تظاهرات پان ایرانیستهای دانشآموزی در سالگرد ششم بهمن



گروه‌حالی از اجتماع دانش‌آموزان آزاده راهپایان دانش‌آموزی حزب پان ایرانیست تشکیلات
راهپایان در تاریخ ۱۹/۱۱/۵۳

یک خبر

شانزدهم بهمن ماه ۱۳۸۵ اولین سالگرد درگذشت سرور محمد مهرداد از یاران دوران مکتب پان ایرانیست بود. شادروان محمد مهرداد در جریان مبارزات سال‌های ۱۳۳۰ به ضرب گلوله از ناحیه‌ی کمر فلج شده بود یک‌سال پیش درگذشت. در مراسم سالگرد محمد مهرداد دو تن از اعضای شورای عالی رهبری حزب پان ایرانیست به همراه تعدادی از اندامان حزب شرکت داشتند. شایان توجه است که حضور اندامان حزب پان ایرانیست در این مراسم نسبت به سایر گروه‌ها بسیار چشم‌گیر بود.
روانش شاد.

حاکمیت ایران بر خلیج فارس

خط قرمز ملت ایران

مهندس هومن اسکندری

مقدمه:

تنب بزرگ با مساحت ۱۱ کیلومتر مربع در ۳۱ کیلومتری جنوب غربی جزیره‌ی قشم و در بخش شمالی خط منصف خلیج فارس، قرار دارد و حداقل فاصله آن از کرانه‌های رأس الخیمه بیش از ۷۰ کیلومتر می‌باشد. جزیره‌ی تنب کوچک هم با وسعت ۲ کیلومتر مربع در ۱۳/۸۹ کیلومتری غرب تنب بزرگ و در ۴۵ کیلومتری جنوب بندر لنگه واقع شده و از دیدگاه استراتژیک به عنوان یک نقطه‌ی ارتباطی و پشتوانه برای تنب بزرگ اهمیت دارد.^۲

این سه جزیره دارای اهمیت فوق‌العاده استراتژیکی هستند که به آن خواهیم پرداخت:

ب: پیشینه‌ی تاریخی حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه

بررسی‌های تاریخی انجام شده بیانگر آن است که هزاره‌ی دوم قبل از میلاد، این سه جزیره همانند سایر جزایر دریای پارس، توسط ایرانیان اداره می‌شده و جزو قلمرو حکومت‌های ایرانی بوده است.

در دوران اسلامی نیز، این جزایر همواره جزو قلمرو ایالت‌های جنوبی ایران از جمله فارس بوده‌اند. با ورود پرتغالی‌ها به دریای پارس، این سه جزیره به اشغال آنها درآمد که در روزگار شاه عباس صفوی توسط نیروهای ایرانی آزاد گردید. نادرشاه افشار و کریم‌خان زند به این جزایر اعمال حاکمیت نموده‌اند و در روزگار سلطنت فتحعلی شاه قاجار نیز جزایر دریای پارس مانند کیش، بحرین، ابوموسی، هندورابی، تنب بزرگ و کوچک و فارور جزو ایالت فارس محسوب می‌شدند. در سال ۱۲۶۳ ه.ق نیز کرانه‌ها و جزایر خلیج فارس از جمله جزیره‌ی ابوموسی بخشی از ایالت بنادر خلیج فارس محسوب می‌شد.^۳ بررسی دقیق اسناد و کتب تاریخی بر مالکیت و حاکمیت تاریخی ایران بر جزایر سه‌گانه تردیدی باقی نمی‌گذارد.

ج- بررسی وضعیت جزایر از دیدگاه حقوقی

اگرچه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، دولت استعماری بریتانیا تعدادی از جزایر ایرانی، شامل قشم،

گسترش ادعاهای واهی و غیرقانونی و فعالیت‌های ضد ایرانی امارت متحده عربی، شورای همکاری خلیج فارس و اتحاد عرب در خصوص جزایر همیشه ایرانی خلیج فارس و توجه به وقایع خطرناک و سرنوشت‌ساز منطقه‌ای و بین‌المللی در ماه‌های اخیر و در عین حال عدم وجود یک استراتژی ملی مشخص توسط مسئولین حاکمیت جمهوری اسلامی که موجب تجاوز و تعدی به یکی دیگر از خطوط قرمز ملت ایران شده است، بررسی اجمالی مسأله‌ی جزایر ایرانی خلیج فارس را ضروری ساخته است بدون تردید ملت ایران با آشنایی نسبت به حقوق تاریخی و منافع ملی خود در این برهه‌ی سرنوشت‌ساز، وظایف و مسئولیت‌های خود را در پیشگاه تاریخ به انجام خواهد رسانید.

الف- مشخصات جغرافیایی و موقعیت جزایر سه‌گانه ایرانی

تنگه هرمز به طول ۱۸۵ کیلومتر و عرض ۵۶ تا ۱۸۰ کیلومتر و ژرفای بیشینه ۱۱۵ متر به عنوان آب‌راهی باریک، خلیج فارس را از طریق دریای مکران (دریای عمان) به اقیانوس هند و خطوط کشتیرانی بین‌المللی پیوند می‌دهند.^۱ ایران بر تعدادی از جزایر مهم و استراتژیک در تنگه‌ی هرمز و دهانه‌ی خلیج فارس مالکیت دارد. اگرچه هر یک از جزایر ایرانی خلیج فارس از اهمیتی ویژه برخوردارند ولی شش جزیره لارک، قشم، هنگام، هرمز، ابوموسی و تنب بزرگ که در فاصله‌های نزدیک به یکدیگر قرار گرفته‌اند، قوس دفاعی ایران برای صیانت از مرزهای آبی و خاکی کشور را تشکیل می‌دهند.

جزیره‌ی ابوموسی با وسعت ۱۲ کیلومتر مربع در ۷۵ کیلومتری جنوب شرقی بندر لنگه و ۵۷ کیلومتری شرق جزیره سیری واقع است. نفت ابوموسی به حوزه‌ی مبارک در بخش دریایی شرق جزیره محدود می‌شود که از بهترین نوع و کیفیت در خلیج فارس برخوردار است.

آغاز کند و در سال ۱۹۲۸ آماده ارجاع اختلافات سرزمینی خود با بریتانیا به جامعه ملل شد که در آن سال‌ها به نتیجه‌ای نرسید.

در اواخر سال ۱۹۳۴، پس از دیدار فرماندار بندر عباس و مقامات رسمی محلی از جزیره تنب بزرگ و توافق با حاکم رأس الخیمه، شیخ رأس الخیمه پرچم خود را در این جزیره فرو کشید و موافقت کرد که پرچم ایران به جای آن افراشته شود که با دخالت و تهدید دولت بریتانیا دوبار وضعیت به حالت اول بازگشت.

اقدامات ایران در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ نیز با تهدیدات و دخالت مستقیم دولت و نیروی دریایی بریتانیا به نتیجه‌ای نرسید. در سال ۱۹۵۳ و در زمان نخست وزیری دکتر مصدق یک رزمنا و ایرانی گروهی را برای تحقیقات محلی در جزیره‌ی ابوموسی پیاده کرد. در سال ۱۹۶۱ (دوران نخست وزیری دکتر امینی) همین اقدام در مورد جزیره تنب بزرگ تکرار شد. در سال ۱۹۶۲ (زمان نخست وزیری اسداله علم) دولت ایران توانست با یک اقدام قاطع، سریع و قانونی، جزیره سیری را از بریتانیا و شیوخ تحت الحمایه‌اش در شارجه پس بگیرد.^۴

در ژانویه ۱۹۶۸ دولت بریتانیا اعلام کرد که قصد دارد نیروهایش را تا پایان سال ۱۹۷۱ از منطقه خلیج فارس خارج کند. در این هنگام دولت ایران دست به تلاش‌های دیپلماتیک گسترده‌ای زد و اقدامات هماهنگ وزارت خارجه، شاه و دولت ایران سبب شد که طبق تفاهم نامه نوامبر ۱۹۷۱ لندن، مالکیت مشترک ایران و شارجه در مورد جزیره‌ی ابوموسی تحت حاکمیت دولت ایران، به امضای دو طرف رسید. و دو جزیره تنب بزرگ و کوچک هم بدون گفت‌وگو و مبادله سند به ایران بازگردانیده شد. این قرارداد، حاکمیت و حفظ امنیت جزیره ابوموسی را از سوی ایران، جزو حقوق مسلم ایران شمرده در عین حال بر حضور مشترک ایرانی‌ها و اماراتی‌ها در این جزیره، در یک زندگی آرام و مشترک، اشاره می‌کرد.

در روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ پرچم سه رنگ و شیر و خورشید نشان ایران، بر فراز بلندی‌های جزایر تنب و ابوموسی به اهتزاز در آمد و پس از هشتاد سال عملاً به سلطه‌ی غاصبانه و ظالمانه‌ی استعمار بر این جزایر همیشه

هنگام، لارک، ابوموسی، سیری، تنب بزرگ و کوچک را مستقیماً با به نام حاکمیت ادعایی و واهی قبایل و امارات عربی تحت الحمایه‌ی خود اشغال کرد، اما ۲۳ نقشه‌ی رسمی و نیمه رسمی از دولت بریتانیا و از جمله یک نقشه‌ی رسمی وزارت جنگ بریتانیا مورخ ۱۸۸۶ و به ابعاد ۱۶ متر مربع که در سال ۱۸۸۸ توسط وزیر مختار انگلیس به ناصرالدین شاه تقدیم شده، مالکیت و حاکمیت ایران را بر این جزایر، رسماً تأیید کرده است. در سال ۱۸۹۴ وزارت خارجه ایران در واکنش به تجدید ادعاهای بریتانیا نسبت به جزایر ابوموسی و سیری، شرح مفصل و مستندی درباره‌ی حاکمیت ایران بر این جزایر، فهرست حاکمان ایرانی آنها شیوه اداره و جمع‌آوری مالیات آنها را در نامه‌ای مستند جمع‌آوری کرد که این نامه، پی‌گیری این ادعا را از سوی بریتانیا تا پایان سده‌ی نوزدهم متوقف کرد.

در سال‌های آغازین سده‌ی بیستم و هم زمان با تلاش‌های دولت روسیه برای نفوذ و راه‌یابی به خلیج فارس، وزارت خارجه بریتانیا تصمیم گرفت که جزایر استراتژیک دهانه‌ی هرمز را به تصرف خود در آورد و این تصمیم در ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۲ به کارگزاران بریتانیا در هندوستان و خلیج فارس ابلاغ شد. در حالی که جزایر قشم، هنگام و لارک در اشغال بریتانیا بودند، عوامل استعمار، جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و سیری را در سال ۱۹۰۳ به نام شیخ شارجه اشغال کردند و پرچم شیخ را در سال ۱۹۰۸ در تنب کوچک افراشتند. در سال ۱۹۰۴ مدیر گمرکات جنوب کشور که پرچم شیخ شارجه را در جزایر ابوموسی و سیری دید، دستور پایین آوردن آن و افراشتن پرچم ایران را داد و دو تفنگچی را مأمور حفاظت از آن کرد. پس از مدتی دولت بریتانیا بار دیگر دستور پایین آوردن پرچم ایران را داد. این کنش و واکنش‌ها باعث شد که دو طرف توافق کنند تا تعیین تکلیف مالکیت این جزایر، هیچ پرچمی را در آنجا برافراشته نگردد، اگر چه بعدها این توافق توسط بریتانیا نقض گردید.

رفت و آمد شیوخ تحت الحمایه بریتانیا در جنوب خلیج فارس به این جزایر و بهره‌برداری از آن‌ها و هم‌چنین گسترش بازرگانی قاچاق و غیرقانونی در جزایر و کرانه‌های خلیج فارس باعث شد که اداره‌ی گمرکات و دولت ایران در سال ۱۹۲۷ اقداماتی جدی را برای کنترل بازرگانی قاچاق

ایرانی، پایان داده شد.

بعد از این رویداد مهم و تاریخی، شکایت کشورهای عربی تندرو به شورای امنیت سازمان ملل هم به نتیجه‌ای نرسید و تا اکتبر ۱۹۹۲ هیچ ادعایی نسبت به جزایر تنب و ابوموسی از سوی هیچ کشوری مطرح نشد؛ اما در آن سال و چند ماه پس از عملیات نظامی آمریکا به ضد عراق (جنگ اول خلیج فارس) امارات متحده عربی طی عرض حالی به سازمان ملل متحده، ادعای مالکیت بر این جزایر را پیش کشید. بهانه‌ی این ادعاهای واهی، جلوگیری مقامات ایرانی در ابوموسی از ورود اتباع بیگانه و مشکوک به این جزایر بود. هم زمان با این ادعای امارت متحده عربی، اتحادیه‌ی عرب و شورای همکاری خلیج فارس، محافل دانشگاهی عرب در لندن، اتحادیه‌ی اروپا و بعضی محافل انگلیسی و فراماسون بین الملل نیز این ادعاها را به اشکال مختلف مورد تأیید و حمایت قرار داد. اگر چه در بخشی دیگر به بررسی این ادعاهای واهی خواهیم پرداخت، اما لازم به ذکر است به علت عدم اتخاذ مواضع خردمندانه، اصولی و منطبق با منافع ملی توسط مسئولان وزارت خارجه جمهوری اسلامی و دیگر ارگان‌های ذیربط امروز این ادعاها وارد مراحل خطرناک تری شده‌اند که جرأت و جسارت امارات متحده عربی در توقیف لنج‌ها و قایق‌های ایرانی و تیراندازی به سوی آنها، نشانه‌ای از ژرفای این فاجعه می‌باشد.

د- اهمیت ژئوپولیتیک جزایر ایرانی^۵

۱- بر طبق کنوانسیون حقوق دریاها، خط مبدأ مناطق دریای جنوب ایران از دماغه فاو شروع شده و به بندر گواتر در کرانه‌ی دریای مکران (دریای عمان) ختم می‌شود. با توجه به محدوده‌ی ۱۲ مایلی از کرانه‌های دریاها که محدوده‌ی آب‌های سرزمینی شمرده می‌شود، آب‌های واقع بین ساحل کشور و خط مبدأ و هم‌چنین آب‌های واقع بین جزایر متعلق به ایران که فاصله‌ی آنها از یکدیگر از دو برابر ۱۲ مایل دریایی (۲۴ مایل) تجاوز نکند آب‌های داخلی کشور محسوب می‌شود. به این ترتیب تمامی محدوده‌ی آبی بین جزیره‌های قشم، لارک، هرمز، هنگام و لاوان با خط ساحلی کشور، جزو آب‌های داخلی محسوب شده و در اسناد سازمان ملل نیز ضبط گردیده است. بدین ترتیب حدود دریای سرزمینی ایران در غرب تنگه‌ی هرمز تا ۱۲ مایلی

جنوب خط جذری جنوب جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و سیری کشیده می‌شود.

مخدوش شدن حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی، باعث گسستگی آب‌های بین سرزمینی شده و نه تنها ۱۲ مایل جنوب این جزیره جزو آب‌های سرزمینی ما محسوب نمی‌شود بلکه حاکمیت ایران بر ۱۲ مایل شمالی آب‌های این جزیره نیز مخدوش می‌گردد و بدین ترتیب ایران تسلط کامل خود بر تنگه‌ی مهم و استراتژیک هرمز را از دست می‌دهد.

۲- به موجب قانون عبور ترانزیتی از آب‌ها و تنگه‌ها خطوط تفکیکی تردد دریایی با در نظر گرفتن عوامل مختلف و به منظور تأمین امنیت دریانوردی و کاهش ضایعات ناشی از تصادم و برخورد کشتی‌ها با یکدیگر برای کشتی‌های ماهیگیری، تجاری، جنگی، نفت‌کش‌ها و غیره در تنگه هرمز و خلیج فارس تعیین شده است. بر طبق این طرح، مسیر شمالی ورود کشتی‌ها از دریای عمان به خلیج فارس در شمال جزایر تنب و فرور واقع شده و مسیر جنوبی و بالعکس آن بین جزایر تنب و ابوموسی و در آب‌های سرزمین ایران قرار دارد؛ بدین ترتیب با مخدوش شدن حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی، ایران امتیاز تسلط بر مسیر تردد بین‌المللی کشتی‌ها را از دست خواهد داد.

۳- ترسیم یک خط فرضی میان ۶ جزیره‌ی هرمز، لارک، قشم، هنگام، تنب بزرگ و ابوموسی، نشان‌دهنده‌ی وجود یک زنجیر (خط قوسی) دفاعی استراتژیک در تنگه هرمز به مثابه حریم امنیتی ایران در این منطقه می‌باشد که جزایر ابوموسی و تنب بزرگ حلقه‌های پراهمیت این زنجیره محسوب می‌شوند.

اهمیت استراتژیک جزایر سه گانه ایرانی به موارد فوق محدود نمی‌شود و هر گونه انفعال نسبت به این وضعیت و ادعاها بر این جزایر، تجاوز آشکار به حقوق ملت ایران و گناهی نابخشودنی به شمار می‌رود.

ه- حاکمیت ایران بر جزایر خلیج فارس و ادعاهای واهی امارات متحده عربی

۱- در حالی که امارات، ادعای مالکیت تاریخی بر جزایر ایرانی را مطرح می‌کند، قابل توجه است که شیخ نشین‌های تشکیل‌دهنده امارات متحده‌ی عربی پیش از سده نوزدهم میلادی، وجود نداشته‌اند. شیخ نشین رأس‌الخیمه حتی در

می‌باشد، به منزله‌ی دخالت آشکار در مورد امور داخلی ایران است.

لازم به ذکر است که عمر و موسی دبیر کل مصری تبار اتحادیه عرب و العطیه دبیر کل قطری تبار شورای همکاری خلیج فارس در موارد متعدد گرایش‌های تند پان‌عربیستی و ضد ایرانی خود را نشان داده‌اند که نمونه‌ی آن استفاده از نام جعلی خلیج عربی به جای خلیج فارس در نشست وزرای خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و در حضور مسئولان حاکمیت فرقه‌ای جمهوری اسلامی بود که البته با کوچک‌ترین واکنشی از جانب آنان روبه‌رو نشد.^۸

۳- خلیج فارس در بسیاری از دوره‌های تاریخی یک پهنه‌ی آبی درون سرزمینی به شمار می‌رفته و کرانه‌های جنوبی آن از جمله بحرین تا چند دهه پیش در اختیار دولت‌های ایران بوده^۹، پس چگونه ممکن است جزایر بین این کرانه‌ها متعلق به کشور دیگری بوده باشد؟!

۴- وجود کتب، نقشه‌ها و اسناد جغرافیای فراوان در دوران پیش از اسلام و دوران اسلامی، هم چنین نقشه‌های رسمی و نیمه رسمی سده‌های ۱۸ و ۱۹ که بسیاری از آنها توسط دریانوردی و دولت بریتانیا تهیه شده‌اند، همگی گواهی بر تعلق این جزایر به ملت ایران دارند.

نام‌های ایرانی جزایر خلیج فارس از جمله تنب و ابوموسی (بوموسی، بوموف، گپ سبزو) نشان از ماهیت ایرانی این جزایر دارند.^{۱۰}

۵- ابوظبئی ادعا بر جزایر ایرانی را بر مبنای تعدادی از نامه‌های مبادله شده میان شیوخ قاسمی بندر لنگه و قاسمیان سواحل جنوبی پی‌گیری می‌کند؛ بدیهی است که قاسمیان بندر لنگه که مأمورین دولت ایران بودند، نمی‌توانستند در مورد خاک ایران با دیگران مذاکره کنند.

۶- ادعاهای امارات متحده عربی مبنی بر اعمال فشار ایران در جریان تفاهم‌نامه ۱۹۷۱ ایران و شارجه صحیح نیست، چرا که ایران در آن زمان با شارجه مذاکره نمی‌کرده که بتواند با اعمال فشار اهداف خود را به پیش برد؛ بلکه با بریتانیا که در آن زمان هنوز امپراتوری بزرگی شمرده می‌شده، طرف مذاکره بوده است.

۷- برعکس تبلیغات امارات متحده عربی، ایران مالکیت بر جزایر سه‌گانه را ادعا نمی‌کند؛ بلکه این جزایر در اختیار و

آغاز سده‌ی بیستم میلادی وجود نداشته است که بتواند ادعای داشتن سرزمین‌هایی در دریا یا خشکی در تاریخی جلوتر از آن را مطرح کند. شیوخ آنها، رؤسای قبایل نسبتاً بزرگ بودند که بعد سرزمینی حکومت آنها در دهه ۱۹۶۰ از سوی بریتانیا به رسمیت شناخته شد و تا آن تاریخ اقتدار شیوخ تنها بر افراد قبیله واقعیت پیدا می‌کرد و نه بر سرزمین‌ها. لازم به ذکر است که بهانه‌ی بریتانیا برای ورود به خلیج فارس، در اوایل قرن نوزدهم، این بود که می‌خواهد جلوی دست‌اندازی‌های همین قبایل که آنها را دزدان دریایی بی‌بهره از موجودیت سیاسی و سرزمینی نام‌نهاده بود، بگیرد.^۷

به تدریج و با اتخاذ سیاست‌های جدید استعماری، حکومت روسای قبایل توسط انگلستان به رسمیت شناخته شد و این امارت‌های عربی تحت‌الحمایه بریتانیا شدند. از اواسط قرن بیستم این امارات به صورت کشورهای عربی با مرزهای مجعول و ساختگی توسط استعمار به رسمیت شناخته شدند که آخرین آنها امارات متحده عربی بود که بعد از خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس در دهه‌ی هفتاد میلادی به صورت آخرین میراث استعمارگران در منطقه شکل گرفت.

۲- طبق این اصول در روابط بین الملل که: «قرارداد میان دو دولت، حق و مسئولیتی برای کشور ثالث ایجاد نمی‌کند» تفاهم‌نامه‌ی ۱۹۷۱ ایران و شارجه در مورد جزیره‌ی ابوموسی نیز سندی رسمی است که به هیچ دولت یا نهاد دیگر اجازه دخالت در این مورد نمی‌دهد. دو جزیره تنب بزرگ و کوچک هم بر اساس توافق غیرمکتوب با بریتانیا به ایران بازگردانده شده‌اند، چرا که از نظر دولت وقت ایران، هرگونه توافق مکتوب ممکن بود در مورد حاکمیت و مالکیت مطلق ایران بر این دو جزیره جای تردید باقی بگذارد و همه‌ی موارد فوق مورد تأیید دولت وقت بریتانیا بوده است. لازم به ذکر است شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب که با بیانیه‌ها و اقدامات غیرقانونی به ادعاهای واهی امارات دامن می‌زنند در زمان انعقاد تفاهم‌نامه‌ی ایران و شارجه (۱۹۷۱) هنوز وجود خارجی نداشته‌اند و اتخاذ مواضع خصمانه و غیرمسئولانه که ناشی از ماهیت ضد ایرانی و فلسفه‌ی وجودی قومی و متعصبانه پان‌عربیستی آنها

جویانه از سوی امارات متحده عربی، شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و دیگران نبودیم.

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب نیز باید آگاه باشند که با اتخاذ مواضع خصمانه و زیر سوال بردن موجودیت جغرافیایی و سرزمینی کشور ایران، خود را مستقیماً در مقابل ملت ایران قرار داده‌اند و با توجه به حساسیت ملت بزرگ ایران نسبت به یکپارچگی ملی و سرزمینی و تمامیت ارضی ایران، در آینده‌ای نزدیک و با وجود حکومتی با اقتدار و مدافع منافع ملی باید پاسخگوی این ادعاهای نامشروع و این گونه اقدامات خصمانه علیه ملت بزرگ ایران باشند.

در مورد مسائل و ادعاهای سرزمینی حتی برای یک بار هم نباید تساهل نشان داد و کوتاه آمد که پیامدهای سنگین و خسران باری برای ملت‌های در بردارد، عدم درک و توجه به این مسائل توسط مسئولین حاکمیت جمهوری اسلامی موجب درهم شکستن یکی دیگر از خطوط قرمز ملت ایران شده و باعث گردیده که حقوق اساسی ملت ایران مورد تعدی و تجاوز بیگانگان قرار بگیرد.

پاینده ایران

اسفندماه ۱۳۸۵

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کیوانشکوهی، سعید- موقعیت نظامی خلیج فارس، جزیره‌ها و بندرهای آن
- ۲- مجتهدزاده، پیروز- تاریخ و جغرافیای سیاسی جزایر تنب و ابوموسی- اطلاعات سیاسی اقتصادی- شماره ۱۲ و ۱۱- شهریور ۱۳۷۱
- ۳- میرسنجری، میرمهرداد- سه جزیره- همشهری- ۱۷ فروردین ۱۳۸۲.
- ۴- جعفری ولدانی، اصغر- نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی- ۱۳۷۶.
- ۵- افشار سیستانی، ایرج- جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و کوچک- وزارت امور خارجه - ۱۳۸۰.
- ۶- پزشکپور، محسن- حکومت‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس هویت تاریخی و سیاسی و حقوقی ندارند- کیهان هوایی- ۱۵ مهر ۱۳۷۱.
- ۷- مجتهدزاده، پیروز- مرزهای دریایی ایران در خلیج فارس- اطلاعات سیاسی و اقتصادی- شماره ۱۲ و ۱۱- شهریور ۱۳۸۲.
- ۸- اسکندری، هومن- ایران در میان عرب‌ها- افزاز- شماره ۵ پنجم زمستان ۱۳۸۲
- ۹- منبع شماره ۷
- ۱۰- منبع شماره ۵

کنترل ایران قرار دارند و این امارات است که نسبت به جزایر ایرانی ادعاهای واهی و غیرقانونی دارد و با توجه به این که ایران وجود اختلافات میان خود و امارات را نپذیرفته است، توجه به هرگونه پیشنهاد میانجی‌گری یا ارجاع اختلاف به مراجع بین‌المللی یا لزوم حل اختلاف، به ادعاهای واهی امارات جنبه مشروع و حقوقی می‌تواند بدهد و بی‌توجهی نسبت به این مقوله (که متأسفانه در کارنامه وزارت خارجه جمهوری اسلامی و مسئولان آن به کرات دیده می‌شود) به معنای تأیید رسمی ادعاهای غیرقانونی ابوظیبی نسبت به سرزمین ایران می‌باشد.

نتیجه‌گیری

بررسی همه جانبه موارد فوق و موارد متعدد دیگر نه تنها حاکی از ادعاهای غیرقانونی امارات متحده عربی نسبت به سرزمین‌های ایرانی و مداخله‌ی آشکار در امور داخلی کشور ایران است، بلکه نمایانگر این مساله است که جزایر سه‌گانه‌ی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک هم از حیث حقوق تاریخی و هم از دیدگاه حقوق بین‌الملل متعلق به ملت ایران بوده و هرگونه مذاکره معامله و سازش بر سر این جزایر، تعدی به حقوق مسلم تاریخی و بین‌المللی ملت ایران و در حکم تجاوز به تمامیت ایران است که گناهی نابخشودنی در پیشگاه ملت ایران می‌باشد.

اگر مسئولان حاکمیت جمهوری اسلامی در طول ۲۸ سال گذشته با موارد مشابه تعدی به حقوق ملت ایران از جمله سخنان ملک فهد، پادشاه عربستان سعودی در مراسم حج ۱۹۹۴ در مورد بازگرداندن جزایر به امارات، اظهارات معاون وزیر خارجه انگلستان در مورد جزایر ایرانی ۱۹۹۷، بیانه‌های کمیسیون مشترک اروپا و شورای همکاری خلیج فارس در فوریه ۲۰۰۲ و مه ۲۰۰۴ و اظهار امیدواری آنان در حل اختلاف ایران و امارات بر سر جزایر، به کار بردن مکرر نام‌های جعلی به جای خلیج فارس در مذاکره سیاسی و کنفرانس سران کشورهای اسلامی و نشست وزرای خارجه کشورهای اسلامی در تهران در سال‌های گذشته، توقیف کشتی‌ها و ملوانان ایرانی و موارد متعدد دیگر از این قبیل، واکنش‌های قاطع و اصولی منطبق با منافع ملی را انجام داده بودند امروز شاهد تکرار این ادعاهای گستاخانه و مداخله

چه رازها به‌باید دانست، چه سخت، گر نخواهیم حق، آسان توان زیست، به زی جمادی روی توان کرد

دیوارهای سیاه حفاظتی

روزی یک دختر در دفتر خاطراتش نوشت: «چرا در کتاب فارسی همه درس‌ها به خوبی و خوشی ختم می‌شوند؟ چرا واقعیت‌ها را برای ما نمایان نمی‌کنند؟ مگر همه‌ی زندگی خوش است؟ تازه وقتی بزرگ می‌شویم سختی بیش‌تر می‌شود. چرا همیشه در کتاب فارسی باید از داستان‌های شیرین لذت ببریم؟ داستان‌های تلخ می‌توانند زندگی ما را رقم بزنند. در داستان «هانس و گرتل» مادرشان که مرده بود به شکل قو در آمد و آن‌ها را نجات داد. اما اگر کسی ما را بدزدد کسی به شکل حیوان مهربان یا خشمگین در نمی‌آید...»

دنیای سیاهی آنقدر بزرگ شده که حتی کودکانمان را نیز نگران ساخته از این رو به افسانه پناه برده، در جست‌وجوی مبارزه با پلیدی از افسانه الهام می‌گیرند. می‌دانند که در افسانه جادوگر نبود شدنی است. شیشه عمرش نازک است. حتماً دود می‌شود و به هوا می‌رود. آن گاه امنیت آغاز می‌شود و افسانه و کودک آرام می‌گیرند. از بد حادثه روزگاری است که امنیت برای پناه‌گیران دیوارهای سیاه حفاظتی است. به عبارتی حاکمیت هر دم به طول این دیوارها افزوده و در کاخ پوشالی قرون وسطایی فقط و فقط به بقای خود همت گماشته است!! تا بدان‌جا که امروز یکی از مهم‌ترین دردهای این آب و خاک عزیز، ناامنی همه سویه است. گذشته از جان و مال، حیثیت مهم‌ترین موزه و دکان عده‌ای ناآگاه شده، با تجاوز به حریم خصوصی‌ترین روابط انسانی. روابطی چه مشروع و چه نامشروع که فقط به خود شخص مربوط می‌شود نه به مفتیان و مناریان و متعصبان و مشتی رند دست به سنگ ناآگاه و دور نگاه داشته شده از حقوق فردی بشری.

دختر کوچکم، سال‌هاست که داستان‌های تلخ سرنوشت این مردم را رقم می‌زنند. ای کاش با دنیای قشنگ افسانه‌های سیاه‌چال‌های نادانی برای همیشه نیست می‌شد. خوشا به حالت به خاطر دنیای شیرین افسانه‌های دنیایی که شر و بدی و جهل به محض حضورش به دنیای شعور و دانایی، دود می‌شود.

آموزش و پرورش در دنیای امروز، آموزش علمی و کاربردی نیست. بلکه تکرار حدیث تلخ امر به معروف و نهی از منکر است. آیا می‌شود یک ملت پویا و دانش‌پیشه را تا ابد در حصار تنگ و تاریک ناآگاهی قرار داده، به تباهی کشید؟! حتی دوران تاریک قاجاریه گذشته از سر سلسله‌ی قدرتمند آن هنگامی که در مساعی در خور ستایش احتشام السلطنه برای زمانی کوتاه مدارس به سبک نوین گشایش یافت، جمعیت قابل توجه برای فرار از دنیای جهل و نادانی به آن مراکز هجوم بردند، به طوری که موجب وحشت مظفرالدین شاه و دربار سراسر نکبتش شده و نتیجه‌ی چنین ترسی تعطیلی مدارس و دور کردن احتشام السلطنه از تهران بود. اما همان اندک زمان سبب شد که مردم با تجربه‌ای آشنا شوند و سال‌های بعد که نهال مشروطه بالیدن گرفت، از زبان مردمی که درک ناقصی از مشروطه داشت شنیده شد.

این حکمی است ناگزیر در ممالکی که در عقب‌افتادگی آنان سعی شده است. اگر چه امروز در جای‌جای این سرزمین مدرسه و دانشگاه سر بر آورده اما عفریت ناآگاهی به گونه‌ای دیگر بر فرزندانمان سایه انداخته، از آنان مقلد ساخته و هر دم در دام دسیسه‌ای مبتلا و فنا. بی‌توجهی به اکثر علوم به ویژه علوم نظری و بن‌بست دینی اندیشیدن و تبدیل دانشگاه حقوق به فقه اسلامی محض، نشان از گریز علم واقعی از مملکت و راهی شدن مغزهای آگاه و مطلع و آماده به خدمت در سرزمین‌هایی که رنسانس در آن ممالک با مطالعه آثار دانشمندان ایرانی به ثمر رسید، فاجعه‌ای است نابخشودنی که گنااهش فقط و فقط متوجه حاکمیت دینی است.

روزگار تلخ و سیاهی است. آن‌قدر سیاه که با سوابق و پیشینه‌ی درخشان این مرز و بوم در تضاد است. اما هیچ‌گاه، حاکمیتی در هیچ زمانی نتوانسته است گلوگاه امید را ناامید و خفه کند. کلماتی می‌بایست از ادبیات داوری عامیانه ما رخت ببرند. نظیر توهین و تکفیر و کثرت قیاس به نفس که راه بر درستی نظر بسته است. با این

عبور کودکان‌مان را به مرزهای درست اندیشه و عدالت و مبارزه نزدیک می‌کنیم. شیرزان و دلاورمردان ایران‌زمین، گاه گسترش وسیع فرهنگ ناب ایرانی است. فرهنگی که با پلیدی روبه‌رو می‌شود، نمی‌گریزد. جانانه می‌ایستد. این رسالتی است که نقش زنان در آن به عنوان راویان و نشردهندگان این فرهنگ همه انسانی سنگین‌تر است. غیر از این دیوارهای سیاه حفاظتی مفتیان و متعصبان و زالوهای اقتصادی آنقدر بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند که حضور ما در سیاه‌چال‌های آنان عادی و معمولی. آن‌گاه کودکان‌مان رنگی به جز سیاهی نخواهند داشت و کمر خدمت به سیاهی می‌بندند. مباد چنین روزی. وای بر ما اگر نشناسیم رسالت و مسئولیت خود را که با داستان سیاه‌چال‌های بزرگ‌تری ساخته و در آن دفن خواهیم شد. و بعد در کتاب افسانه‌ها، در دنیای کودکان سرزمین دیگر، مردمانی خواهیم بود که به جرم طمع‌ورزی، به جرم ترس مال و جان در آخرین برگ

پاینده ایران

حوریه رستمی ۸۵/۸/۱۷

* احتشام السلطنه، اولین رئیس مجلس انقلاب مشروطه؛ وی از شاهزادگان قاجار بود اما به دور از همه‌ی تعصبات ایلی در راه ترویج فرهنگ از کوشش باز نایستاد. حکومت قاجار تاب حضور وی را در پایتخت نداشت همواره او را به مأموریت‌های مشکل در داخل و خارج از مملکت می‌فرستاد. نمونه‌ی آن هرج و مرج کردستان بود که وی بدون در اختیار داشتن لشکر با تدبیر و کفایت لازم کردستان را آرام نمود.

در گذشت غم‌انگیز سرور سید مرتضی حسینی کوشنده‌ی آرمانخواه و رئیس سنی‌کنگره‌ی نهم حزب پان‌ایرانیست را به همه‌ی ایران‌پرستان، خانواده‌ی آن بزرگوار و یاران تشکیلات قزوین تسلیت عرض نموده و برای روان تابناک ایشان از درگاه احدیت علو درجات آرزو مندیم.

شورای عالی رهبری حزب پان‌ایرانیست

نامه‌های رسیده

مقاله‌ای از یار ایران‌پرست و گرامی آقای علیرضا افشار در نقد نوشته‌های سرور یزدی دریافت داشته‌ایم که ضمن سپاسگزاری از ایشان برای توضیح بیش‌تر در اختیار سرور منوچهر یزدی قرار گرفته است از کوشندگان راه سربلندی ایران در مشهد به نام فرزندان اهورایی ایران بیانیه‌ای به دست‌مان رسیده که ضمن آرزوی پیروزی‌شان در مسیر مقدسی که به عهده گرفته‌اند آرزو مندیم

نشانی ما در شبکه‌ی جهانی اینترنت:

www.paniranist.org

نشانی دفتر شمال کالیفرنیا در شبکه‌ی جهانی اینترنت

www.paniranism.org

سایت یاران ما در سوئد

www.paniranist.com

akhqar@hafez.net

با حزب پان‌ایرانیست از طریق پست الکترونیک با نشانی‌های زیر مکاتبه فرمائید:

paniranist@parsimail.clam

دفتر اروپائی حزب پان‌ایرانیست (مرکز هلند)

۰۲۱-۸۸۰۷۴۹۵۳

تلفکس دبیر کل حزب پان‌ایرانیست

۰۲۱-۸۸۳۶۳۹۱۸

تلفکس قائم مقام دبیر حزب پان‌ایرانیست

پای صحبت سرور پزشکپور

از: اخگر

* دولت، به ده‌ها شرکت وابسته به شرکت نفت اهمیت نداد...!

* ملاقات و ائتلاف با دکتر بقایی کرمانی، بولدوزر نهضت...!

* حزب ایران به دلیل عدم حضور حزب توده، جلسه را ترک گفت...!

دو جبهه در جایگاه مقابله و کوشش برای سرپوش گذاردن روی این حق‌طلبی، نقش فعال و سرنوشت‌ساز داشتند. این دو جبهه عبارت بود از حزب توده و سازمان‌های وابسته به آن و فراماسونری که در نظام قضائی کشور جای گرفته بودند.

س: جناب پزشکپور با توجه به دو جریان مخربی که در نهضت ملی شدن نفت فعال بودند و با نهضت پان‌ایرانیسم در تقابل کامل بودند، پان‌ایرانیست‌ها به چه جریان‌ها یا گروه‌ها و افرادی روی آوردند که در هماهنگی با استراتژی مبارزات ملت ایران قرار داشته باشند؟

ج: اصولاً در آن زمان چندین چهره و یا نهاد در سطح مبارزات نفت حضور داشتند، کسانی که از نظر استراتژیک با روش ما هماهنگی نسبی داشتند عبارت بودند از دکتر مظفر بقایی کرمانی، آیت‌الله کاشانی، علی زهری، دکتر شمس‌الدین جزایری، شمس قناب‌آبادی و عناصر دیگر... بنابراین پس از شکل‌گیری جناح چپ، عناصر میهن‌پرست و استقلال‌طلب کنار یکدیگر قرار گرفتند و در واقع مبارزه بین این دو جبهه شدت گرفت، جبهه‌ی مؤتلفه‌ی حزب توده و فراماسونری که به توده نفتی معروف بودند و جبهه‌ی میهن‌پرستان با محوریت پان‌ایرانیسم.

مجموعه‌ی این مبارزات و مقاومت‌های مردمی و هماهنگی‌هایی که صورت می‌گرفت سبب شد که مردم به ویژه گروه‌های مبارز از تفویض مقام نخست‌وزیری به قوام‌السلطنه حمایت نکردند، به گونه‌ای که حتی نیروهای انتظامی در داخل کلانتری‌ها باقی ماندند تا با مردم درگیر نشوند، به مرور شعارهای مربوط به مبارزات ملت ایران برابر توطئه‌های جبهه‌ی توده نفتی شکل می‌گرفت. در همین شرایط بود که روزی من برای بازدید وضع روزنامه‌ی «ندای پان‌ایرانیسم» به «چاپخانه‌ی زندگی» مراجعه نمودم ولی شهر را دگرگون می‌دیدم و بروز حوادثی را اجتناب

س: جناب پزشکپور! ایرادات حزب پان‌ایرانیست به جریان ملی شدن نفت که توسط دولت آقای دکتر مصدق دنبال می‌شد، چه بودند؟

ج: نهضت ملی شدن نفت، اصطلاحی بود که کل منابع و صنایع نفت و شرکت‌های وابسته به آن را در بر می‌گرفت. ولی متأسفانه، غالب کادرهای رهبری‌کننده‌ی نهضت از این حقیقت تاریخی و اجتماعی منصرف می‌شدند؛ به طوری که حتی کمیته‌ی ویژه‌ی رسیدگی به مسأله‌ی نفت در مجلس شورای ملی نیز، به نامه‌ها و طرح‌های احزاب و گروه‌های میهن‌پرست توجه نمی‌کرد و به وضع مالی و اقتصادی ده‌ها شرکت وابسته به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس رسیدگی نمی‌نمود. بدون اغراق، این شرکت‌ها در آن شرایط، بزرگ‌ترین نیروهای پرتوان مالی را در سرتاسر جهان تشکیل می‌دادند که هرگز نه از طرف قوه‌ی مقننه و نه از سوی دولت و یا سازمان‌های اجرایی و حتی قضایی مورد توجه و حساب‌رسی قرار نگرفتند و در نتیجه به این بخش از حقوق ملت ایران که اهمیت و وسعت و قدرت آن هرگز کم‌تر از ملی شدن منابع و صنایع نفتی نبود توجهی مبذول نشد و یکی از ایرادات مهم مطروحه از طرف نهضت پان‌ایرانیسم مربوط به مورد فوق‌الذکر بود.

س: آقای پزشکپور، آیا دادخواست یا نامه‌ای به قوه‌ی قضائیه داده شد؟

ج: بله این دادخواست‌ها و مطالبات عمده از طرف پان‌ایرانیست‌ها و یا هواداران پان‌ایرانیسم در دادگستری مطرح و دنبال می‌شد.

س: در رأس وزارت دادگستری چه شخصی وجود داشت که به مسأله‌ای با این اهمیت توجه نمی‌کرد؟

ج: وزیر دادگستری در آن شرایط حساس، شیخ علی لطفی بود که در واقع ایشان تنها نقش بایگانی‌کننده‌ی اسناد مربوط به حقوق ملت ایران را به عهده داشت ولی اساساً

را تأیید کرد، به‌خصوص در آن قسمت که پیشنهاد داشتم با بهره‌گیری از تجربه‌های حزب پان‌ایرانیست، که از ابتدا دارای گارد ویژه بود که حفاظت از حزب و مبارزان حزب و یا در مواردی مداخله در به‌هم ریختن تهاجمات به حزب را به‌عهده داشت، می‌بایست تشکیلاتی این چنین برای نهضت به‌وجود آید.

مذاکرات با دکتر بقایی به این نتیجه انجامید که جلسه فوری تشکیل دهیم و رابطین احزاب و مجامعی که با نهضت همکاری داشتند با مسائل و موارد آشنا شوند و در این مرحله نقش مهم خود را دریابند و ایفا کنند. از طرف «حزب ایران» مهندس زیرک‌زاده معرفی شد و از طرف مجمع مسلمانان مجاهد دکتر شمس‌الدین قنات‌آبادی، از طرف حزب زحمتکش‌ان دکتر بقایی و علی زهری.

بنابراین مذاکرات صورت گرفت، بی‌گمان یکی از تعجب‌انگیزترین صحنه‌ها به‌وقوع پیوست و آن این بود که مهندس زیرک‌زاده صریحاً اعلام کرد که حزب ایران بدون حزب توده، حاضر به شرکت در این جلسات نیست. یعنی در واقع ادامه حیات سیاسی حزب ایران را در گرو دعوت از نمایندگان حزب توده قرار داد و با قبول این نظر باز شاخه‌ی شوم فراماسونری و توده نفتی در نشست‌های ما حضور می‌یافت...!!! در آن روز جلسه پایان یافت ولی روزهای بعد نشست‌های ما با گروه مذهبی جدیدی بدون حضور حزب ایران دنبال گردید و تا مراسم چهلم شهدای سی تیر ادامه پیدا کرد. از آنجا که «هوشنگ رضیان» که از فعالان حزب پان‌ایرانیست در سی تیر به‌شهادت رسیده بود مراسمی در ابن‌بابویه برگزار می‌گردید، اتفاقات بعدی را در نشست دیگر عرض خواهم کرد.

پاینده ایران

نظام آموزش و پرورش رایگان نه یک برنامه‌ی اعانه‌ای ترحم رمانتیک اجتماعی است بلکه یک حق ذاتی ملی است. یکی از اصول لازم برای نظام اجتماعی پویا و ماناست تا بتواند با پروراندن نسل‌ها، آنها را برای برآوردن نیازها که برآمده از ضرورت‌هاست بسیج نماید. "شکوفایی یک ملت حق آن ملت است"

ناپذیر می‌دانستم، به چاپخانه که رسیدم ملاحظه نمودم چاپخانه در محاصره‌ی نیروهای پلیس و ارتش قرار دارد و در نتیجه مرا بازداشت و به شهربانی کل بردند و به زندان زیر اداره‌ی آگاهی که از سخت‌ترین زندان‌هاست منتقل نمودند، فردای آن روز، سی تیر درهای زندان تحت فشار افکار عمومی گشوده شد و ما آزاد شدیم، در این روز بود که سر هر چهارراهی جماعتی گرد آمده بودند و چون روش شهربانی در آن موقع این بود که هر چه کم‌تر با مردم ملت‌هپ برخورد کند، [همه‌ی پاسبان‌ها به داخل کلابتری‌ها رفته و درها را بستند و حداقل ۲۴ ساعت شهر تهران فاقد نیروی انتظامی و یا مأموران راهنمایی و رانندگی بود. به‌طوری که سر چهارراه‌ها نقش هدایت‌کننده‌ی مردم را پان‌ایرانیست‌ها به‌عهده گرفته بودند.]

در زندان که بودم، تعداد زیادی زندانی در آن محوطه بازداشت بودند و تا بامداد، زندان زیر شعار «با مرگ یا مصدق» می‌لرزید و این فرصتی بود که تا صبح به غلظت مبارزات یک ملت بیاندیشم و از سویی نگران حرکت‌هایی بودم که این بزرگ‌ترین مقاومت و قیام مردم برای حقوق حقه‌ی تاریخی و اجتماعی را هدف قرار داده بود.

بنابراین با خود اندیشیدم که باید با کسانی که در این مورد با اندیشه‌های نهضت و من بیش‌تر نزدیک بودند تماس فوری برقرار کنم و نظراتم را بازگو کرده و تصمیم مشترک بگیریم، کسی را که در نظر گرفتم با او مذاکره کنم دکتر «مظفر بقایی» بود. حقیقت آن‌که من از ابتدا و شاید در اولین دیدار نسبت به او قضاوت روشنی داشتم، او مردی بود مبارزه، آزادی‌خواه و میهن‌پرست که بدون مجادله برای نهضت ملی شدن نفت همانند «بولدوزر» کار می‌کرد که وقتی نهضت این بولدوزر را از دست داد، مقدمات فروپاشی نهضت ملی شدن نیز فراهم گردید. پس مستقیماً به منزل او رفتم، منزل ایشان در آن موقع در خیابان عین‌الدوله (خیابان ایران بعدی، پشت مجلس شورای ملی) قرار داشت. دکتر بقایی از دیدار من بسیار متعجب شد. فکر کرد حوادث سخت‌تری پیش آمده. به‌هر حال جریان امور را تشریح کردم و به او گفتم اگر اقدامات جدی و اساسی صورت نگیرد نهضت ملی شدن نفت خواهد مرد و تغییر نام و عناوین اثری نخواهد بخشید. ایشان مطالب من

متن نامه‌ی جناب آقای ملا مصطفی بارزانی به کنگره‌ی پنجم پان‌ایرانیست:

تیرماه ۱۳۴۶ خورشیدی

نیاخاک خود یگانگی داشتند، جهان پیرامون ما به ویژه آریایی‌زبان‌ها در آرامش و صفای زندگی در کار ساختن و آفرینش بودند. مردان آزاده و بلندبالای نژاد ما هر یورشی که از باختر آهنگ ویرانی آسیای پرشکوه را داشت با شکست دمسازشان می‌کردند. نبردهای هفتصد ساله ایران و روم نشان از این قهرمانی‌هاست که نگذاشت آئین بردگی پرور روم از پنجه‌ی پولادین سرزمین آریین‌های آسیای به سوی خاورمیانه راه بگشاید.

پس بجاست که ما و شما همه به خود ببالیم و چون گذشته با نبردهای هم‌آهنگ راه را دنبال کنیم. در خاتمه دست شما و همه‌ی رزمندگان سنگرگرفته در حزب پان‌ایرانیست را صمیمانه می‌فشارم.

و در آینده نیز به کمک‌های معنوی و گرمی‌بخش شما امیدوارم و سربلند می‌باشم و دروذهای آریین‌ها را از این سوی مرز و مکتب سیاسی کمیته‌ی مرکزی پارت دمکرات کردستان عراق به سوی کنگره‌ی پنجم حزب برادر پان‌ایرانیست می‌فرستم.

رهبر رستاخیز و رئیس پارت دمکرات کردستان عراق،

ملا مصطفی بارزانی

روز دوازدهم تیرماه یک هزار و سیصد و چهل و شش خورشیدی نقل کامل این متن از روزنامه‌ی زرین‌برگ خاک و خون شماره‌ی ۵۱۸ به تاریخ ۱۵ تیرماه ۱۳۴۶ خورشیدی است.

رهبر حزب پان‌ایرانیست! جناب آقای محسن پزشکپور، رهبر گرامی پارت قهرمان پان‌ایرانیست، چه بجاست در آستانه‌ی پنجمین کنگره‌ی حزب پرافتخاری که نشان داد جدائی‌های ظاهری میان تیره‌های یک‌نژاد نمی‌تواند پیوندهای عمیق و ناگسستنی تاریخی نژاد و فرهنگی آنان را از میان بردارد؛ پاکیزه‌ترین دروذهای خودم و خالصانه‌ترین سلام پارت دموکرات کردستان، حزب برادر و همه‌ی رزمندگان آزادی‌بخش کردستان این سوی، به ویژه پیش‌مرگان وظیفه و قهرمان رستاخیز را به پیشگاه کنگره‌ی سرفراز حزب برادر و همه‌ی رزمندگان و مردان آزاده‌ای که در سنگر حزب شکست‌ناپذیر پان‌ایرانیست گرد آمده‌اند، گسیل دارم.

شما و حزب پرافتخار و روزنامه‌ی زرین‌برگ خاک و خون، نه تنها در سخت‌ترین شرایط از رستاخیز آزادی‌طلب، مؤثرترین و شدیدترین پشتیبانی را نموده‌اید بلکه در هر فرصت افتخارات تاریخی هم‌نژادان ما را چون همسایه‌ای بزرگ بازگو نمودید.

شما به همگان آموختید که تیره‌ی کُرد بنیان‌گذار شاهنشاهی سربلند ماد است و در کنار سواران دلاور شاهنشاهی هخامنشی با خود آتش فرهنگ درخشان آریین نژادان را در دل تاریخ دنیای آن زمان روشن نگهداشت.

به‌راستی در آن زمان که همه‌ی تیره‌های نژاد ما در پهنه‌ی

ما چه می‌خواهیم:

ملت ایران مانند هر ملت سرفراز و زنده‌ی دیگر حق دارد اساسی‌ترین و اصلی‌ترین حقوق خود را خواستار باشد او حق دارد برای خود آزادی و استقلال و وحدت و سربلندی بخواهد اما داشتن هیچ یک از این حقوق برای یک ملت اسیر و تجزیه شده میسر نیست تمام فصول سیاست ملت ایران در یک کلمه خلاصه می‌شود آن «وحدت» است کافی است! یک‌صد و پنجاه سال خیانت و رذالت کافی است. سال‌های بسیار است که ایران را تجزیه، اسیر و پریشان نموده‌اند. زندگی ننگین و سیاه سال‌های تجزیه و گذشت قرون و اعصار به ما آشکار نموده است که تا ملت ایران تجزیه و از هم جدا باشد سربلندی و زندگی سرفراز شایسته‌ی خود را نخواهد یافت. وحدت تنها راه و اولین و آخرین راه نجات ایران است...

پان‌ایرانیسم یعنی وحدت و یگانگی کلیه‌ی ایرانیان در میهن بزرگ آنان

به نام خداوند جان و خرد

آنچه هست همه از اوست

روز ۷۷/۱۲/۱۳ روزی است که مهدی صفارپور به هستی بزرگ پیوست. و خانواده و دوستانش را سوگواری ساخت. هشت سال است که مبارز خستگی ناپذیر نهضت پان‌ایرانیسم جسم خاکی‌اش در بین ما نیست اما یاد و مبارزات این مرد بزرگ که سال‌ها در دفاع از آرمان مقدس‌اش که همانا احقاق حق و حقوق پایمال شده‌ی ایران و ایرانی بوده لحظه‌ای از پای ننشست و با جان و دل، حبس و زندان و شکنجه و دربه‌دردی و آوارگی از سرزمین اجدادی خود خوزستان را هم به خود و هم خانواده‌اش تحمیل نمود زیرا که به حرکت مبارزاتی خود ایمان داشت، یادش در ذهن و خاطر ما باقی‌ست. جا دارد گزیده‌ایی از دفاعیات شادروان مهدی صفارپور که در قبال اتهامات هیأت بدوی پاک‌سازی نیروی انسانی وزارت آموزش و پرورش از خود و عمل کرده‌هایش به عمل آورده مرقوم بداریم.

یکی از موارد اتهامات:

«۱- تحکیم رژیم با فعالیت بیش از حد وظیفه اداری در سمت‌های رئیس کمیته‌ی پیکار با بی‌سوادی خوزستان. مدیریت کل آموزش و پرورش استان‌های تهران، خراسان و عضویت در کمیته‌ی اجرایی حزب منحل‌ه‌ی رستاخیز و معاونت وزیر در زمان طاغوت.»

سواد دفاعیه‌ی سرور صفارپور: «در ابتدا تصمیم داشتم به این ادعای نام‌ه که بنابر اعلام سطر سوم آن، مرقوم رفته بود که (مطالعه پرونده و تحقیقات و بررسی‌هایی که توسط این هیأت در مورد شما در زمان اشتغال به کار) پاسخی ننویسم. زیرا این اعلام در آغاز نامه چنین حکایت داشت که در پرونده هم چند برگه حدود سی سال خدمت در سمت‌های مختلف آموزشی، که حکایت از حدود سی سال گذشت عمر را با خود دارد مورد بررسی قرار گیرد و هم محققین و بررسان آن هیأت با مراجعه به نمونه‌ای از نمودهای دوران خدمت به کم و کیف آن پی برده و گزارش مستدل و دقیق و همراه با اسناد را به آن هیأت ارائه داده‌اند و به همین دلایل من متهم را بی‌نیاز از ارائه دلایل و مدارک مستند به هیأت نموده‌اند.»

اما عبارت «تا تصمیم نهایی در مورد شخص شما اتخاذ گردد» در سطور پایان ادعای نام‌ه مرا متوجه ساخت که بنابراین ادعا هنوز تصمیم نهایی اتخاذ نشده و در ۵ روز پایان مهلت مقرر فرصت دارم که همه مدارک لازم را تهیه و ارائه نمایم.

ابتدا به خاطر رسید که در تاریخ ۸۵/۷/۲۱ وزیر وقت آموزش و پرورش (جناب آقای محمدعلی رجایی) در پاسخ در خواست این جانب مبتنی بر دستور صدور یادداشتی به اداره‌ی گذرنامه جهت تمدید مدت اعتبار گذرنامه‌ام که به پایان رسیده بود، نامه‌ای به نخست وزیر طی شماره‌ی ۱۸۸۳/د به امضای خودشان نوشته بودند که در آن اعلام شده بود «آقای مهدی صفارپور طبق مدارک موجود هیچ‌گونه سابقه سوءاستفاده و پرونده اتهامی ندارد.» فکر کردم قبل از پیروزی انقلاب و سال پس از آن بازار شایعه و شایعه پردازی بسیار داغ بود وزیر وقت هم که خود فرهنگی بود هم مشهور به مکتبی بودن و شخصاً هم به دلیل مبارزات سیاسی و فرهنگی قبل از انقلاب و هم به دلیل پایه‌گذاری انجمن اسلامی معلمان و حضور مرتب در این انجمن، در صورتی که در شایعه مذکور ادعای نام‌ه، در آن حتی به صورت ضعیف وجود داشت به خود اجازه نمی‌داده است که ذیل نامه سه سطر به شماره‌ی بالا را امضاء نماید. (با وجود آن‌که اطمینان دارم نامه مذکور در پرونده‌ی مورد مطالعه موجود می‌باشد. فتوکپی آن را پیوست می‌نمایم). شاید هم این شایعه در یکی دو سال اخیر پیدا شده و در آن زمان حتی به صورت ضعیف چنین شایعه‌ای نبوده است تا ایشان مطلع گردند. چه می‌شود کرد این شایعه در روزهایی که موجبات روئین تنی افراد را در نظام حاکم فراهم می‌ساخت و من نیز امکان پاسخ‌گویی شدید را به آن داشتم مطرح نگردید. از اتفاق روزگار می‌بایست زمانی مطرح گردد تا یکی از مستندات ادعای نام‌ه‌ای گردد که قصد دارد سرنوشت حدود سی سال خدمت مرا حلاجی و ارزیابی نماید. و تنها وسیله دفاع من نیز همین نامه. مطالب لایحه‌ی دفاعیه خود را با طرح مسئله شایعه آغاز کنم.

«دریغ مردی و سنگی»، دریغ نه از خدمات سی ساله‌ای که بنابه تشخیص خودم و مبتنی بر قضاوت وجدان بیدار هم با معیار ارزش‌های مذهبی (ببخشید می‌ترسم ننویسم دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری مجدداً متهم شوم که

هزار روز کار و روزی بدون اغراق حدود ۱۰ ساعت کار و سروکار داشتن با انسان‌هایی که حاوی هزاران خاطره تلخ و شیرین می‌باشد کاری نیست که شاغل آن بتواند فراموشش کند یا کسانی که با آنها خدمت شده است فراموششان گردد. من از حدود ۳۰ سال خدمتم فقط ۲۶ سال آن را صرفاً تدریس کرده‌ام و در دوران کوتاه کارهای به ظاهر اداری باز هم آموزشی بوده‌ام و با کلاس درس در ارتباط و عجین.

اگر تلاش‌های خدمتی و کارهای سیاسی و اجتماعی‌ام در جهتی غیر از جهت مردم و فرزندان این مرز و بوم بود شاید وضع زندگی‌ام به صورتی در می‌آمد که جرأت ماندن در ایران و با مردم بودن را تا این زمان نمی‌یافتم. تا صبح ۶۱/۹/۲۱ به زنگ منزل پاسخ دهم و به درب منزل بروم و ادعای‌های هیأت بدوی پاک‌سازی را دریافت نمایم.

که بررسی‌هایم برای تحقیق و بررسی وضع من، هم به مهدکودک فرزندان خردسالم و هم به محل کار همسرم برای تحقیق و پرسش فرستاده شوند و امنیت فرزندانم را در زیر چشم‌های پرسشگر محققان و بررسان به هم بزنند و هم ساعت‌ها در کوچه و محله‌ای که ۱۳ سال در آنجا سکونت دارم خانه به خانه از زن مرد و کودک پی جوی من بشوند که آیا من مسلمانم. نماز می‌خوانم. الله اکبر می‌گویم. به نماز جمعه می‌روم افراد بی‌حجاب به منزل من رفت و آمد دارند. رفت و آمد زیاد است یا کم و شایعه پراکنی می‌کنم و خیلی سؤال‌های دیگر. با این کار خانه و خانواده‌ی من و فرزندان معصوم مرا در زیر پرسش چشم‌های پرسشگر همسایه‌های و فرزندان شان قرار می‌دهند و امنیت را که از بدیهی‌ترین حق ماست با این عمل نسنجیده خود به باد می‌دهند و ساعت‌ها با خود من به مصاحبه یا بهتر بگویم محاکمه می‌نشستند و آخر... اتهامات مبتنی بر شایعه بر من می‌زنند. متن فوق قسمتی از دفاعیات شادروان مهدی صفارپور تاریخ ۶۱/۹/۲۰ بوده است که توسط همسر مبارزشان سرور سرور زهرا غلامی‌پور در اختیارمان قرار گرفت. حاکمیت ملت نیز شادی روان آن هم‌رزم و فرزند برومندش سیاوش صفارپور را از دادار بزرگ خواهان بوده و آرزوی به‌روزی برای همسر کوشنده و فرزندان گرمی‌اش را دارد.

پاینده ایران

منسوب به عضویت در فرقه سیاسی و ساخته و پرداخته استعمار شرق و بعد غرب یعنی بهائیت گردم.

و هم با معیار ارزش‌های ملی که عمری خدمت کردم زیرا نبوده است کاری که متصدی آن بوده باشم قصد خدمت به مردم و ملتی که به آن وابسته‌ام محرک من در انجام آن کار نبوده باشد و آن قصد را تا سرحد عشق انجام نداده باشم و به دنبال آن قضاوت بر حق مردم را پس از ترک خدمتی که بدان اشتغا داشته‌ام با بیان و تأیید بدرقه خود ندیده باشم.

اگر جز این بود سروکار داشتن با هزاران زن و مرد بی‌سواد در اهواز که در کلاس‌های پیکار با بی‌سوادی جهت سوادآموزی شرکت کرده بودند پس از ترک اجباری این خدمت که دلایل آن را بعداً خواهم نوشت. محبت و تأیید آنان را بدرقه راه خود نمی‌دیدم.

و نیز هزاران معلمی را که از سال ۱۳۴۰ لغایت ۱۳۵۵ در کلاس‌های تربیت معلم و کارآموزی شغلی به دنبال نداشتم و حرمت آنها بدرقه راهم نبود. یا ممکن نبود محبت و تأیید چند هزار دختر جوان و دختر و پسر دیپلم در دوره‌ی تصدیقم در دانشسرای راهنمایی تهران را دنبال داشته باشم اگر به آنها خدمت نکرده بودم.

پس از تصدی مدیریت کل آموزش و پرورش تهران چون تا آن زمان از معدود مدیران کلی بودم که از کلاس درس و مدرسه به مدیر کلی تهران منصوب شده بودم. پس از بازنشستگی و با وجود آن که انقلاب همه‌ی ضوابط گذشته را به هم ریخته بود. در هیچ زمان کوچک‌ترین برخورد نامناسبی از معلمین تهران ندیده‌ام در حالی که نه از مردم بریده‌ام و نه از فرهنگیان و در این چهار سال در میان آنها و با آنها بوده‌ام. و محبت فرهنگیان خراسان (به‌ویژه مشهد) را با وجود آن که پایان خدمتم در آن استان و شهر مقدس مشهد مصادف با مهر و آبان ۱۳۵۷ و آغاز اعتصاب‌ها و اوج گرفتن انقلاب مردم در جهت در هم کوبیدن رژیم حاکم بود، همیشه با خود داشته و تصور می‌کنم خواهم داشت. اگر جز این بود می‌بایست مشابه خیلی از کسانی که حقانیت حرکت مردم را ادراک نکرده و یا این که خود به این حقانیت ایمان نداشته‌اند گرفتار مصائبی می‌شدم.

برادر خط بطلان به سی سال خدمت فرهنگی کشیدن کار آسانی نیست. سی سال خدمت برای من یادآور بیش از ده

نوشتاری از شادروان محمود محمود پژوهشگر بزرگ تاریخ ایران:

نباید انکار کرد که قدرت امروزی ایتالی از شخص موسولنی است ولی قدرت انگلستان از ملت انگلیس است موسولنی در معرض زوال و فناپذیر است هر ساعت ممکن است رشته حیات او قطع گردد ولی ملت انگلیس فناپذیر است ممکن است ملت آلمان را نیز شاهد آورد در میان آن ملت هیتلر هم حکم موسولنی را دارد که در میان ملت ایتالی است می‌توانیم بگوییم (به فرض) تمام مقاصد و نیات هیتلر همه پاک و صحیح و درست، اما تمام این‌ها با خود هیتلر زوال خواهد پذیرفت پس از او کیست که این ملت جوان و با پشت‌کار را اداره کند و قوای آنها را متحد کند. همه را مطیع و پیرو یک شخص قرار بدهد جانشین هیتلر هر کس باشد هیتلر نیست تا برود و رویه‌ی هیلر را پیش بگیرد تمام رشته‌های هیتلری گسیخته شده است وصل ثانوی آن محال است زمان و محیط عوض شده است.

قدرت و نفوذ و سیانت یک ملت باید دست خود ملت باشد همین‌که به دست افراد افتاد آن دلیل ضعف آن ملت است. ملت ایتالی و ملت آلمان از این حیث هر دو ضعیف هستند این ضعف را باید چاره کنند.

عقلای یک ملتی باید همشان صرف تربیت صحیح ملت خود باشد آنها را در هر رشته از رشته‌های زندگانی بشری بصیر و آگاه کند در آنها قوه‌ی فهم و تمیز ایجاد کند بگذارند رجال سیاسی و مردان کاری در آن ملت بی‌حد و حساب به عرصه‌ی وجود آیند و میدان علم و هنر برای تمام باشد به این وسیله فقط می‌توانند باقی و جاویدان باشند جزء این طریق دیگر نیست.

تاریخ امروز آلمان تاریخ هیتلر است. قبل از جنگ تاریخ ویلهلم دوم بود قبل از او تاریخ آلمان تاریخ بیسمارک بود ممکن است پس از چند سال دیگر تاریخ یک زمام‌دار دیگر باشد ایتالی نیز همین است اما تاریخ صد سال پیش - دویست سال پیش انگلستان تاریخ ملت انگلیس بود حال هم تاریخ ملت انگلیس است بعدها نیز تاریخ ملت انگلیس خواهد بود...

مادامی که ملت ایران رشد سیاسی ندارد خیر و شر خود را نمی‌داند، رجال مطلع و بصیر به قدر کافی ندارد مانند ملت انگلستان برای وطن خود علاقه نشان نمی‌دهد زمام‌داران ایران اگر عفت و پاکدامنی و فداکاری را در کارهای وطنی شعار خود قرار ندهند از بقای خود ایمن نتوانند بود.

یک نفر، دو نفر، صد نفر - هزار نفر کافی نیست ایران باید رجال مطلع و بصیر و پاکدامن زیاد داشته باشد باید طوری بشود که هر ساله به عده‌ی آنها به طور زیاد و فراوان افزوده شده و روح آنها باید طوری سرشته شود که از هیچ وسوسه‌ی شیطانی متزلزل نگردد و به هیچ راهی منحرف نشود در عقیده طوری ثابت و محکم باشد که هیچ کس نتواند او را از عزم ثابت او برگرداند وقتی که چنین افراد نامی از ملت ایران به قدر کافی به عرصه‌ی وجود آمد آن وقت می‌توان به بقای ملت ایران امیدوار شد و الا ملاحظه کنید حدود ایران در اول قرن نوزدهم میلادی در کجاها بود امروز محدود به کجاها هست. دویست سال قبل از این را در نظر بیاورید حدودی را که نادرشاه افشار برای ایران معین نمود آن حدود طبیعی ایران بود چه شد؟ برای چه نتوانستند آن حدود را حفظ کنند؟ ایران چه نداشت! در زمان نادرشاه افشار ایران دارای همه چیز بود پس چرا نتوانستند حفظ کنند؟ دلیل آن پرمعلوم است چون که فقط نادرشاه بود همین که او رفت مجد (جلال) قدرت و عظمت ایران نیز با او به گور رفت اما آقامحمدخان قاجار پنجاه سال بعد از نادرشاه افشار حدود ایران را تقریباً باز به همان حدود نادرشاه رسانید اما پس از مرگ او نیز باز ایران به راه زوال و انحطاط افتاد چون که مجد و جلال و عظمت و قدرت ایران از افراد بود. هرگاه از ملت باشد رجال نامی آن یک نفر دو نفر نباید باشد وقتی که منشاء قدرت و عظمت یک ملتی از یک نفر باشد روزگار آن شبیه روزگار ماست همیشه گرفتار مصائب و محن می‌باشد...